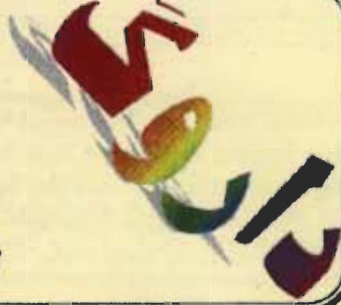


DARVAG



September 1997 - No. 2

Volume 2 - No. 2 - September 1997

حقوق کودک



سخنی با شما

دوستان خویم!

دومین شماره داروگ را پیش رو دارید. قبل از هر چیز باید از همگی شما، که با نامهای فراوان و محبت آمیزتان دل مرا شاد و ساز داروگ را کوک کردید، سپاسگذاری کنم. همچنین از تمام کسانی که با داروگ همکاری کردند، به آن کمک مالی دادند و برایش مطلب فرستادند. به همکاران جدید نیز خوش آمد می‌گویم و از همکاران قدیم، که به انتشار اولین شماره یاری رساندند، تشکر می‌کنم.

باید بگویم که به همت شما داروگ از مرزهای سوند گذشت و در کشورهای آلمان، فرانسه، ایتالیا، هلند، دانمارک، فنلاند، نروژ، آمریکا و کانادا نیز توزیع شد و به دست خوانندگان علاقمندش رسید. یکی از جالبترین نکات در مورد داروگ، توافق عمومی همه شما عزیزان درباره خالی بودن جای آن و استقبال از انتشار آن بود. این، طبعاً، تلاش بیشتر من و همکاران دیگر داروگ برای بهتر شدن آن را به دنبال می‌آورد.

اما، همانطور که در شماره قبل هم گفتم، پیشرفت داروگ به همکاری همه شما بستگی دارد. نظرات خود را برای داروگ بنویسید. در مورد هر چه که برایتان جالب و مهم است و هر چه که مستقیماً به شما و سرنوشت شما مربوط می‌شود، برای داروگ بنویسید. خوشبختانه تا همینجای کار، دستهای صمیمانهای که به یاری داروگ شتافتانند، خبر از آینده‌ای روشن برای آن دارند.

شماره سوم فصلنامه شما، "ویژه سال نو" است و به شعرها، داستان‌های کوتاه، و نقاشی‌های شما، جدول، معما، بازی و سرگرمی، و معرفی فیلم و کتاب، نویسنده و موسیقیدان، اختصاص دارد. از همین الان کاغذ و قلم بردارید و مشغول شوید. جایزه شما، خواندن‌تر شدن داروگ و آشنا شدن‌تان با همدیگر است!

حالا که صحبت از قلم دست گرفتن شد، به آنهایی که نقاشی دوست دارند باید بگویم که قرار است داروگ به کمک "گونا"، که طرح داروگ را کشیده و در شماره قبل با او آشنا شدید، و مارگرتا، که داستان ستاره و سنگ را نقاشی می‌کند، نمایشگاه نقاشی‌ای با نام "دوستی" بر پا کند. کی؟ در طول سال ۹۸ و وقتی که بعد کافی نقاشی و عکس جمع شده باشد. در نمایشگاه "دوستی" شرکت کنید. نقاشی با تم "دوستی" بکشید و برای ما بفرستید. مثلاً دوستی پرند و آسمان، پروانه و گل، ماهی و آب، بچه‌ها و حیوانات، و از همه قشنگتر دوستی آدمها با هم.

منتظر نامه های شما هستم
دوست شما — سوسن بهار

داروگ فصلنامه کودک

سردبیر: سوسن بهار
مدیر ترویج و آبرو: گلنار احمدی
همکاران این شماره: گونا گرس، فریده ابلاغیان،
مارگرتا بیورن مالم، بهاران، گوران ماریاتویچ، بنفشه،
وحید روانلوست.

آدرس:

Darvag c&o ABF
Box 1305
111 83 Stockholm - Sweden

آدرس پست الکترونیکی:
darvag@swipnet.se

شماره فاکس:

۰۰۴۶۹۴۶۱ - ۸ (۰۶)

عبوری پستی:

pg. 448 88 83-7

شماره ثبت:

ISSN.2402-5914

قیمت تک شماره: سال ۲۰ کرون سوئد

مطالب این شماره

- سخنی با شما صفحه ۲
- مدرسه و آموزش صفحه ۳
- کنوانسیون حقوق کودک صفحه ۸
- حقوق من صفحه ۱۱
- سخنی با بزرگوارها صفحه ۱۲
- آفر خدای منم! صفحه ۱۵
- شعر صفحه ۱۶
- بازی و سرگرمی صفحه ۱۸
- کنوانسیون لیوناردی صفحه ۱۹
- از میان نامهای شما صفحه ۲۰
- نامهای رسیده صفحه ۲۱
- نغمه‌های طبع صفحه ۲۲
- خواب آلود صفحه ۲۵
- دوچرخه سواری صفحه ۲۶
- موسیقی سنگ ساز صفحه ۲۷
- قصه های مادر بزرگ صفحه ۲۸
- روزی که به سوخت آمد صفحه ۲۹
- امینه صفحه ۳۰

Tārix e Āmuzeš

Bā pidāyš e xatt e «hiro glif» va «kil» amr e neggāreš matrah šode va padideh āmuzeš va savād āmuzi šekl gerefte va dar edāme xod, monjar be iyjād e madrese šod.

Be lehāz e tārix, qdmat e madrese o āmuzeš be dorhe «sāmerhā» va «bābolyān» bar migardad, (3000) sāl qabl az āqāz e tārix e qarbi.

Az ān zamān tā be emroz, taba'n taqirāt va tahavolāt e šegarfi dar tārix e bašar rox dāde ast, taqirāti ke nesbat be ān zamān qir e qābel e tasavvorand. ammā hanuz va dar in sālhāy āxar e qarne, negāhi be amr e āmuzeš dar besiāri az kešvar hāy jahān nešān mi dehad ke mota'ssefāne dar moqāyese bā pyšrafte teknoloži va sana't, tahavul e candān amiqi dar ān, sorat nagerefte ast. hanuz mavād e darsi alāraqm e pyšraft va vosat e elm, be hamān hesāb o hendese, tārix o joqrāfiā,

va emlā o enšā mahdud ast; farāgiri va padide āmuxtān faqat az rāh e hāfeze va gomān ast ke sorat migirad va na hamrāh e bā āzmāyeš o tajrobe, bāzdid az āsār e tārixī va yā nemāyš e film o eslāyd va estefāde az kāmputer āntor ke dar barxi az kešvarhā vojūd dārad, tanbih va mojāzāt padide rāyejist; taqzihe kodakān, dar dastur nist va kodakān e besiāri be ellat e faqr e xānevāde va hazine hāy sangin e tahsil majbur be tark e tahsil mi šavand va yā hargez mohit e madrese rā be cešm nemi binnad.

Do mesāl zir «royāy madrese» va «moqāyese dāneš āmuz sāmeri o irāni» goše hā ei az in vaze'yat rā be xobi tozih midahand.

Royāye madrese!

korh rāhe madrese az kenār rudxāne ei migozarad ke šabhā krokodilhā az ān be xoški mixazand. vaqti ke sālāmāyoy 11 sālē be xāneaš, yek ālonak e cobi, dar bisārgon vāqe' dar burkinā fāsu dar āfriqāy qarbi nazdik mišavad, cehreaš az tasirāt e še'ri ke dar madrese yād gerefte ast mideraxšad. Bā cešmhāy forozān az partoe' āmuxtān va kif e madrese āvixte bar šaneaš be xane miresad.

Xāharaš rāsmāto ke did e kāmelan motafāveti be madrese dārad dar xāne ast. ou candin hafteh ye

بازگشائی مدارس، به گوش رسیدن فریاد شادی و هلهله کودکانی که به مدرسه می‌روند، جان گرفتن مدارس خالی و کوچه - خیابانهای کم عابر، فرصت خوبی است که نگاهی به مدرسه بیاندازیم و تصویری از پدیده آموزش در دنیای کنونی بدست دهیم.

تاریخ آموزش

با پیدایش خط "هیروگلیف" و "کیل"، نگارش و پدیده آموزش و سوادآموزی شکل گرفت و در ادامه به ایجاد مدرسه منجر شد. به لحاظ تاریخی، قدمت مدرسه و آموزش به دوره "سامرها" و "بابلیان" برمی‌گردد: ۳۰۰۰ سال قبل از آغاز تاریخ غربی. از آن زمان تا به امروز، طبعا، تغییرات و تحولات شگرفی در تاریخ زندگی بشر رخ داده است. تغییراتی که نسبت

به آن زمان، غیر قابل تصورند. اما هنوز، و در این سالهای پایان قرن، نگاهی به امر آموزش در بسیاری از کشورهای جهان نشان می‌دهد که متأسفانه در مقایسه با پیشرفت تکنولوژی و صنعت، تحول‌چندان عمیقی در آن صورت نگرفته است. هنوز کودکان بسیاری بیسوادند؛ مواد درسی، علیرغم پیشرفت و وسعت علم، به همان حساب و هندسه، تاریخ و جغرافیا، و املا و انشا محدود است؛ فراگیری و پدیده آموختن فقط از راه حافظه و گمان است که صورت می‌گیرد و نه همراه با آزمایش و تجربه، بازدید از آثار تاریخی و یا نمایش فیلم و اسلاید و استفاده از کامپیوتر آنطور که در برخی از کشورها وجود دارد؛ تنبیه و مجازات پدیده رایجی است؛ تغذیه کودکان در دستور نیست؛ و کودکان بسیاری به علت فقر خانواده و هزینه‌های سنگین

مجبور به ترک تحصیل می‌شوند و یا هرگز محیط مدرسه را به چشم نمی‌بینند.

دلایل این وضعیت از کمبود سرمایه و امکانات و غیر ممکن بودن ارتقاء سطح آموزش کودکان جهان نیست. بنا به گزارش سال ۱۹۹۷ "یونیسف": امروزه در کشورهای غیر صنعتی در حدود ۱۴۰ میلیون کودک، بین سنین ۶ تا ۱۱ سالگی، به مدرسه می‌روند و این رقم فقط ۲۳٪ کودکانی را که در سنین تحصیل هستند شامل می‌شود. تقریباً همین تعداد کودک، در این کشورها، تحصیل و آموزش را به ناچار رها می‌کنند. بسیاری از این کودکان به کارهایی اشتغال دارند که برای سلامتی‌شان مضر است. میلیونها تن از این کودکان در تلاشی دائمی برای برقرار کردن توازن بین کار و تحصیل خود هستند. دختران، به ویژه، گروه بزرگی از این کودکان را تشکیل می‌دهند. بر اساس گزارش "یونیسف": تحصیل باید توانائی درک مسائل را به کودکان بدهد و کمبودهای آنان و والدین‌شان را



motavvāli, kif e madrese bar duš, xāne rā be maqsad e madrese tark nemude ammā dar ālam e vāqe' xod rā lābelāye butehā penhān kardh tā be madrese naravad. āqebat ham ou rā az madrese biron kardand tā be kārkhāy xāne: āvardane āb, āsiāb kardane zorrat jame' kardane hizom va tamiz kardane xāne bepardāzad. Dāstān e in do xāhar, emkānāt va mahdodiat hāy kār o tahsil e kodakān rā be rošani be nemāyš migozārad.

Dāneš āmuz e «sāmeri va Irāni»

Yek dāneš āmuz e sāmeri dar 2000 sāl qabl az āqāz tārix qarab, dar javāb e āmuzegāraš mabnā bar inke dar tol e ruz ce karh ast migoyad:

«loham rā xādam (tāblo ey cobi yā fellezi ke bar roy ān mineveštand va qābel e pāk kardan va estefāde mojaddad bude ast.) sobhāne xordam, loh e jadidi dorost kardam, mašqhāyam rā nevšetam, darse šafāhi am

rā āmuxtam, ba'd az zohr dars katbi am rā tamām kardam, ba'd az madrese be xāne raftam va barāy pedaram ānce rā ke dar madrese āmuxe budheam ta'rif kardam va takālifam rā be ou nešān dadam. Xošhāl šod». Dar nevešte āmade ast ke in dāneš āmuz be hangām e madrese raftan az mādaraš koloce mi grefte va bexāter e sahl engāri dar anjām takālifāš tanbih mi šode ast (be naql az moqadame ei bar pedāgogi e modern az, Erik Šālin va Severker Lindblad).

Az ān zamān tā koun, xili cizhā taqir karde ast, amr e sāvād āmuzi dar besiāri kešvar hāy jahān ejbāri šode, tanbih e kodakān hadde aqal dar qanun mamnue' gardide; madāres moxtalet šodeand va kamtar bar asās e jensiat o nežād dar ammr e āmuzeš e kodakān jodā ey va tabel'iz e āškār nešān dāde mišavad. dar bazi az kešvarhā mānand e soe'd dolat maxārej e tahsil e kodakān rā mi pardāzad, hzine lavāzem e tahrir nāhār, va raft o āmad be ohde dolat ast va az šahrie pardāxran ham xabari nist.

Mavād darsi na tanhā hesāb o hendese, va dikte o enšā, balke šāmel e ryāziāt modern, kāmptoter va ulum e jadid ham mišavad; dar besiāri az

جبران نماید؛ شرایط تحصیل بایستی قابل انعطاف باشد و بر وضعیت زندگی کودکان و نیازهای آنان منطبق گردد؛ تشویق و اقناع دختران به تحصیل، بالا بردن سطح آموزش و کیفیت کار معلمان، افزایش تعداد آنها، کم کردن شهریه، و مجانی نمودن لوازم تحریر و کتابهای درسی و اونیفورم و سرویس ایاب و ذهاب، از اقدامات دیگری است که باید صورت گیرند، چرا که این مخارج به خصوصی بر روی خانوادههای فقیر و کم درآمد فشار می‌آورد و منجر به ترک تحصیل کودکان آنها می‌گردد. گزارش تاکید می‌کند که: تحصیل پایه، بر طبق مفاد کنوانسیون حقوق کودک، باید بطور رایگان در اختیار تمامی کودکان جهان قرار گیرد. اما چگونه؟ حتی خود "یونیسف" نیز اعتراف می‌کند که بیسوادی میلیونها کودک و شرایط بد آموزشی در بسیاری از کشورهای جهان بخاطر نبود یا کمبود امکانات و یا عوامل بازدارنده دیگر نیست؛ مساله فقط بر سر انتخاب سیاسی دولتهاست. آمار و ارقام نشان می‌دهند که اگر قرار باشد تمامی کودکان جهان تا سال ۲۰۰۰ به تحصیل مشغول شوند، سالیانه به ۶ میلیارد دلار هزینه، علاوه بر هزینههای جاری، نیاز است. شاید در نگاه اول این رقم سرسام آور به نظر آید، اما

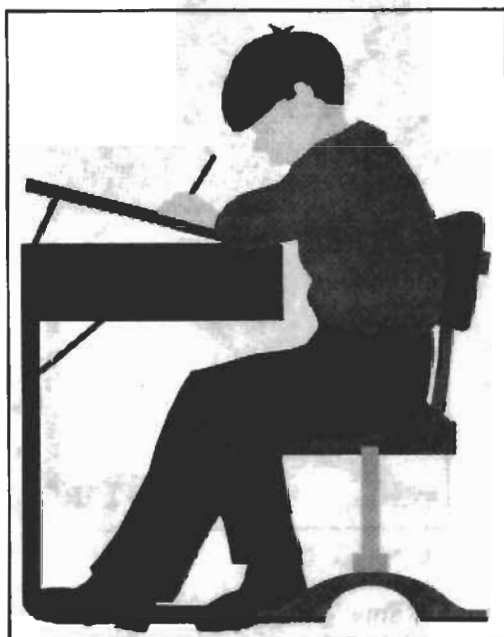
اگر بخاطر بیاوریم که این مبلغ فقط ۱٪ مخارجی است که در سطح جهان سالیانه صرف خرید و استفاده از اسلحه می‌شود، آنوقت ممکن بودن امر آموزش رایگان کودکان جهان و ارتقاء سطح آموزش و تحصیل آنها روشن می‌گردد.

رویای مدرسه

کوره راه مدرسه از کنار رودخانه‌ای می‌گذرد که شیبا کروکودیل‌ها از آن به خشکی می‌خیزند. وقتی که سالاماتوری ۱۱ ساله به خانه‌اش، یک آلونک چوبی، در "بیسارگون" واقع در "بورکینا فاسو" در آفریقای غربی، نزدیک می‌شود چهره‌اش از تاثیرات شعری که در مدرسه یاد گرفته است می‌درخشد. با چشمهای فروزان از پرتو آموختن و کیف مدرسه آویخته بر شانه به خانه می‌رسد.

خواهرش، راسماتو، که دید کاملاً متفاوتی به مدرسه دارد در خانه است. او چندین هفته متوالی، کیف مدرسه بر دوش، خانه را به قصد مدرسه ترک نمود. اما، در عالم واقع، خود را لایق بپوشیدن پنهان کرد تا به مدرسه نرود. عاقبت هم او را از مدرسه بیرون کردند تا به کارهای خانه آوردن آب، آسیاب کردن ذرت، جمع کردن هیزم، و تمیز کردن خانه بپردازد. داستان این دو خواهر، امکانات و محدودیت‌های کار و تحصیل کودکان را به روشنی به نمایش می‌گذارد.

در گزارش "یونیسف" آمده است: کودکانی که به مدرسه نمی‌روند، چه آنها که خود علاقه‌ای به مدرسه ندارند و چه آنها که امکان آن را نمی‌یابند، به کار مشغول می‌شوند. کارهای کم درآمد. کارهایی که هیچ گونه آموزش و ارتقاء بی‌خیال ندارد و هیچ دستمیزی برای زندگی آنها، آنان، بعنوان یک فرد بالغ و



kešvarhā, talimāt e dini jozv e dorus e asli nist va dar barxi osoln jozv e mavād darsi mahsub ne mišavad. bā tamām e inhā, agar emruz hamān so'āl moalem e «sāmeri» rā az yek dāneš āmuz e doxtar e 8 sāle dar irān bekonid, cizi šabih e in rā xāhid šenid:

Sobhāneam rā xordam, muhāyam rā tori šāne zadam va mohkam bāftam ke zir e maqnae' dar ham naloland va aziyatam nakonnad. uniform e eslāmi am rā be tan kardam, gol e sar e qašangi rā ke xāle am az uropā barāyam hadie ferestāde bud dar kifam gozāštam ke dor az cšm e xānum moalem, be hamšāgerdyhāyam nešān bedaham. az varaq hāy bāqimānde az dafrar e qabli am daftari now dorost kardam va ja'bhe širini ei rā ke mādaram bā hezār saxti be dastur e xanum moalem barāy «jašn e taklifam» dorost karde bud dar sāk e dasti jā dadam.

Xānum moalem gofte bud ke tebq e qavanin e eslam, az emruz ke 9 sāle mišavam zani kāmēl be hesāb mi āyam, pedaram gofte bud: «qalat karde» va mādaram eltemās karde bud: ke harfhāy pedaram rā be hickas nagoyam.

Be gofte xanum moalem az emruz bayasti namāz bexānam, bā pesar hāy qaribe va hattā pesar xāleam ke faqat 6 māj az man bozorg tarast, bāzi nakonam va dar koce movazeb e raftāram bāšam, naxandam bā sedāy boland bā dostānam harf nazanm va az hamh mohemtar, hejābam rā reāyat konam o ejāze nadaham hatā yek šāxe az muyam pidā šavad.

Be gofth ma's'ol e anjoman e eslāmi madrese, dāneš āmuz e bihejāb na tanhā dar ān donyā dar āttaš e jahanam misozad va be jāy har tār e muy e ayyān šode aš māri kobrā mi royad, balke haminjā va dar roy zamin ham mojāzāt mišavad.

Be lebās e jašn e «taklif» ke mādaram āmāde karde bud (malāfe ei rā mesel e kish ei duxte bud ke tamām e tanam rā mipošand va bā baqe aš ham maqnae ei be hamān rang dorost karde bud ke faqat cešmhā, damāq va labam az ān pidā bud, hatā cāne o abrohāyam ham az zir e ān malum nabud) negāhi andāxtam, az cizi mitarsidam, bāvujodi ke pedar o mādaram gofte budand ke hanuz xili mānde ke bozorg šavam va nabāyad in masa'le rā jedi begiram, amma tarse ajibi dāštam.

Dar madrese bad az doāy sobh va goš kardan be soxanān e yek āxond, xānum e nāzem az naqš e mohem e mā doxtarān az nazar e eslām sohbat kard. Be ānhā ke «taklif» mišodand tabrik goft. Mā rā az vasvase hāy šitāni va tabliqāt e qarbi tarsānd va ta'kid kard ke jelogiri az fesād dar jame'e be dast mā doxtarān ast va be reāyate hejāb mā bastegi dārad. ba'd be nām e xodā va dorud, be pyqambar o emmāmmān dars rā šorue' kardim. Bace hā ey ke mašq nanevešte budand hatā ānhā ke con daftar nad'šand nanevešte budand, tanbieh šodand. Dar zang e tafrih xānum modyr va mas'ol e šorāy eslāmi e madrese, chār doxtari rā ke dar hngām e bāzi jiq kešide budand, be in xāter ke šāyad tavajoh e

یک پدر و مادر آینده، ببار نمی‌آورد. کارهایی که آنها را بدرون همان دایره‌ای می‌کشاند که در آن متولد شده‌اند: دایره فقر. به ازای هر "سالاماتو" که از تحصیل، علیرغم تعداد زیاد شاگردان کلاس و کمبود کتاب درسی و ماتریالهای آموزشی، لذت می‌برد، یک "راسماتو" هم وجود دارد که مدرسه را وحشتناک، غریب، و غیر واقعی نسبت به موقعیت خویش می‌یابد و از آن گریزان می‌شود.

تحقیقات "یونیسف" در باهوئا، بورکینا، فاسو، بورما، اوگاندا، و ویتنام آشکار می‌کند که مخارج خانواده برای تهیه کتاب، اونیفورم مدرسه، لوازم تحریر و خوراکی، بطور متوسط تا ۲۰٪ درآمد یک خانواده را در برمی‌گیرد. مسالهای که خانواده‌ها را از فرستادن فرزندان‌شان به مدرسه باز می‌دارد. گانش می‌گوید: "وقتی که کلاس پنجم را تمام کردم و می‌خواستم کلاسی ششم را شروع کنم، مجبور به ترک تحصیل شدم. چرا که از پس هزینه خرید کتابهای درسی کلاس ششم بر نمی‌آمدم." گفتیم که در کشورهای غیر صنعتی در حدود ۱۴۰ میلیون کودک، بین سنین ۶ تا ۱۱ سالگی، به مدرسه می‌روند و تقریباً به همین تعداد هم کودکانی یافت می‌شوند که به مدرسه نمی‌روند یا مجبور به ترک تحصیل می‌شوند. اما این فقط بخشی از واقعیت است. اگر کودکان زیر ۱۸ سال را هم، که به مدرسه نمی‌روند، به این تعداد اضافه کنیم، به رقمی در حدود ۴۰۰ میلیون می‌رسیم. ۴۰۰ میلیون کودک، در انتهای قرن بیستم، دور از آموزش و تحصیل، دور از رفاه و آسایش، دور از آینده‌ای روشن و سعادت‌مند، آنهم در شرایطی که هر ثانیه میلیونها دلار خرج تولید اسلحه و خرید آنها می‌کنند و هزاران کیلو مواد غذایی افزون بر نیاز را به دریاها می‌ریزند!

فقر آموزش

اما آن کودکانی که در این گونه کشورها، شانس و امکان به مدرسه رفتن و تحصیل را پیدا می‌کنند هم چندان وضعیت قابل تعریفی ندارند. گفته‌های خود این کودکان به بهترین وجهی فقر آموزش و محیط غیر انسانی مدارس را افشا می‌کند. مدرسی که ضرب و شتم، و توهین و تحقیر کودکان را به جزئی از سیستم آموزشی خود تبدیل کرده‌اند. سودهیر، ۱۱ ساله، که اکنون در یک مدرسه آترناتیو "یونیسف" در جنوب هندوستان، در منطقه "شالس"، تحصیل می‌کند می‌گوید: "معلمین مدرسه بد درس می‌دادند. اگر از آنها سوال می‌کردیم، کتک‌مان می‌زدند و از کلاس بیرون‌مان می‌انداختند. با آن که ما درس را خوب نمی‌فهمیدیم، هیچ تلاشی برای تفهیم ما نمی‌کردند. برای همین من مدرسه را ترک کردم." نارین، ۱۵ ساله، می‌گوید: "معلمان هرگز بچه پولدارها را کتک نمی‌زدند. فقط بچه‌های فقیر بودند که کتک می‌خورند. بچه‌هایی که خوب نمی‌توانستند بخوانند، عقب کلاس نشاند می‌شدند. ما هیچوقت نمی‌توانستیم بفهمیم معلم چه می‌گوید."

مشکلات و موانع آموزش کودکان جهان البته فقط به کشورهای غیر صنعتی محدود نمی‌شود. کودکان کشورهای صنعتی در اروپا و آمریکا هم با مشکلات فراوانی در امر تحصیل و در محیط مدرسه مواجه هستند. بیکاری و فقر خانواده‌های کارگری، بطور روز افزونی کودکان بیشتری را از رفتن به مدرسه و یا ادامه تحصیلات بالاتر باز می‌دارد؛

مواظب رفتارم باشم. نخندم، با صدای بلند با دوستانم حرف نزنم، و از همه مهمتر حجابم را رعایت کنم و اجازه ندهم حتی یک شاخه از مویم معلوم شود. مسئول انجمن اسلامی مدرسه گفته که دانش آموز بی حجاب نه تنها در آن دنیا در آتش جهنم می‌سوزد و به جای هر شاخه موی عیان شده‌اش مار کبری می‌روید، بلکه همینجا و در روی زمین هم مجازات می‌شود. به لباس مخصوص "جشن تکلیف" که مادرم اطو زده بود (ملافهای را مثل کیسه دوخته بود که تمام تنم را می‌پوشاند و با بقیه‌اش هم مقعنای درست کرده بود که فقط چشمها، دماغ و لبم از آن پیدا بود و حتی چانه و ابروهایم هم از زیر آن معلوم نبود) نگاهی انداختم، از چیزی می‌ترسیدم. با وجودی که پدر و مادرم گفته بودند که هنوز خیلی مانده که بزرگ شوم و نباید این مساله را جدی بگیرم، اما ترس عجیبی داشتم. در مدرسه بعد از دعای صبح و گوش کردن به سخنان یک آخوند، خانم ناظم از نقش مهم ما دختران از نظر اسلام صحبت کرد. به آنها که "تکلیف" می‌شدند تبریک گفت. ما را از وسوسه‌های شیطانی و تبلیغات غربی ترسانند و تاکید کرد که جلوگیری از فساد در جامعه بدست ما دختران است و به رعایت حجاب ما بستگی دارد. بعد بنام خدا و درود به پیامبر و امامان درس را شروع کردیم. بچه‌هایی که مشق‌هایشان را ننوشته بودند، حتی آنها که چون دفتر نداشتند ننوشته بودند، کتک خوردند. در زنگ تفریح خانم مدیر و مسئول شورای اسلامی مدرسه، چهار دختری را که در حین بازی جیغ کشیده بودند، به این خاطر که شاید توجه مدرسه پسرانهای که چهار کیلومتر از ما فاصله داشت جلب شده باشد، تنبیه و ارشاد کردند. آخرش از گرسنگی بیحال شده بودم که به خانه رسیدم. ماجرای روز را برای پدرم تعریف کردم، اشک در چشمانش حلقه زد. بیسکوییتی را هم که مادر صبح به من داده بود تا در مدرسه بخورم، به برادر کوچکم که ذوق زده به طرفم دوید دادم.

آموزش، مذهب و حجاب اجباری

در ایران داشتن مذهب، اجباری و محیط و مواد درسی مدارس، بشدت اسلامی‌اند؛ کودکان شش ساله، بمحض شروع مدرسه، و همزمان با آموزش الفبا، مجبور به فراگیری قرآن هستند؛ بیشتر حجم مواد درسی را تعلیم دینی فرا می‌گیرد؛ و بیشتر اوقات تحصیل به خط و نشان کشیدن اولیای مدرسه و ترساندن و مجازات خشن کودکان در صورت بروز بدیهی‌ترین نشانه‌های زندگی: شادی و تفریح و بازی سپری می‌شود؛ در ایران نه تنها دانش آموزان، حتی معلمینی که بخواهند پا را از چهارچوب سیستم آموزش اسلامی فراتر بگذارند و یا نتوانند خود را با این سیستم منطبق بکنند، تحت فشار و آزارند. سارا می‌گوید: "خانم معلم تحصیل کرده و خوبی به کلاس ما آمد. همه خوشحال بودیم. اما بعد از چند روز خانم معلم غیبتش زد. بعدها فهمیدیم در امتحان قرآن رد شده است، قرآن خواندن بلد نبود و تعلیمش را از حفظ نمی‌دانست."

حجاب اجباری کودکان، تفاوتی با غل و زنجیر کردن آنان ندارد. حجاب، نه تنها، نشانه تحقیر زن و اسارت و بندگی او در فرهنگ اسلامی است، بلکه به ویژه در رابطه با کودکان بخاطر محدود کردن آنان و جلوگیری از بروز حرکات طبیعی و تحرک و بازی آزادانه‌شان، پدیده‌ای نفرت‌انگیز و خلاف شئون

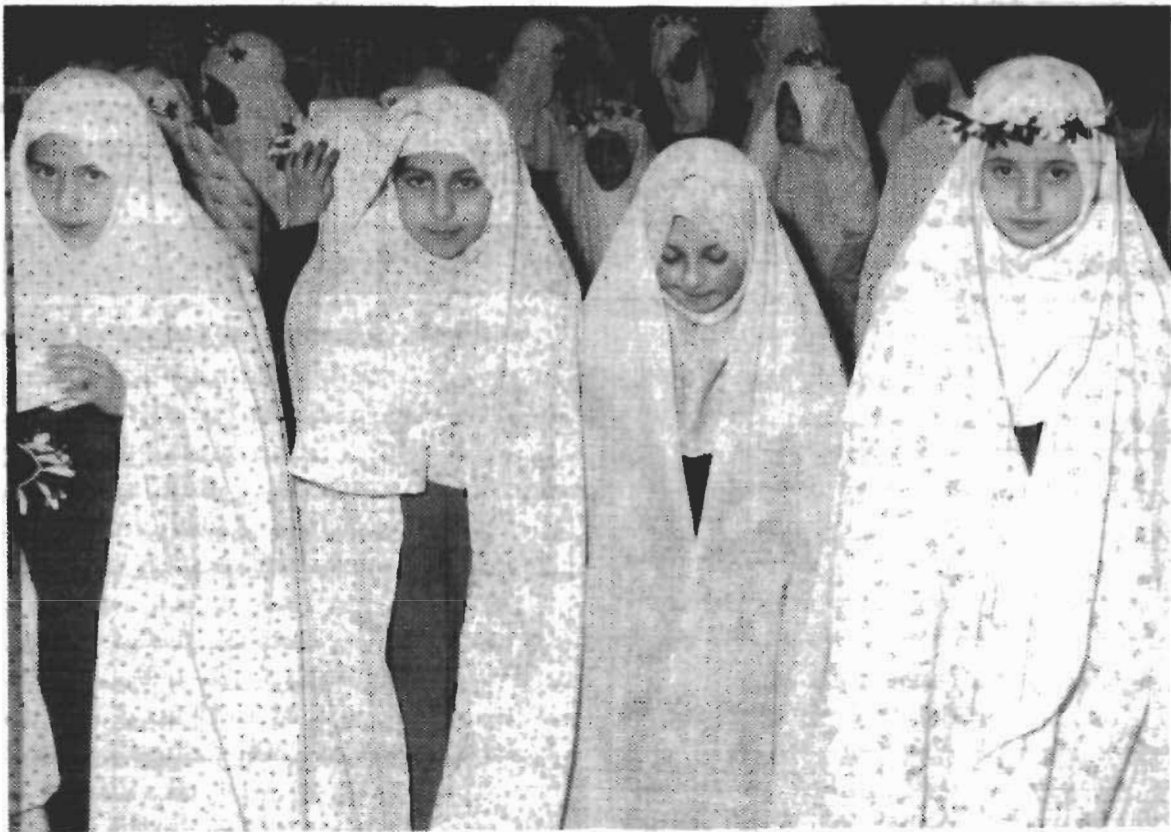
خشونت و قهرمان پروری محیط مدارس را نیز در امان نگذاشته و دعوا و درگیری‌های خشن گروهی را به حوادث روزمره مدارس تبدیل کرده است؛ در اینجا هم انتخاب سیاسی دولتها را به هنگام بروزات اولین مشکلات اقتصادی با کم کردن بودجه آموزش، قیچی کردن امکانات مدارس، و بالا بردن نرخ شهریه و گران کردن لوازم تحصیلی، می‌توان به روشنی دید.

دانش آموز "سامری" و "ایرانی"

یک دانش آموز مدرسه "سامری"، در ۲۰۰۰ سال قبل از آغاز تاریخ غرب، در جواب آموزگارش مبنی بر این که در طول روز چه کرده است، می‌گوید: "گویم را خواندم (تابلونی چوبی یا فلزی که بر روی آن می‌نوشتند و قابل پاک کردن و استفاده مجدد بوده است)، صبحانه خوردم، لوح جدیدی درست کردم، مشق‌هایم را نوشتم، درس شفاهی‌ام را آموختم، بعدازظهر درس کتبی‌ام را تمام کردم، بعد از مدرسه به خانه رفتم و برای پدرم آنچه را که در مدرسه آموخته بودم تعریف کردم و تکالیفم را به او نشان دادم. او خوشحال شد." در نوشته آمده است که این دانش آموز به هنگام مدرسه رفتن، از مادرش کلوچه می‌گرفته و بخاطر سهل انگاری در انجام تکالیفش تنبیه هم می‌شده است. (به نقل از: مقدمه‌ای بر پداگوگی مدرن از Lindblad Erik Walin و Sverker).

از آن زمان تاکنون زمان زیادی گذشته، امر سوادآموزی در بسیاری از کشورهای جهان اجباری شده؛ تنبیه کودکان حداقل در قانون ممنوع گردیده؛ مدارس مختلط شده‌اند و کمتر بر اساس جنسیت و نژاد در امر آموزش کودکان جدائی و تبعیض آشکاری نشان داده می‌شود؛ در برخی از کشورها، دولتها مخارج تحصیل کودکان را می‌پردازند و در برخی کشورها مانند سوئد حتی هزینه لوازم تحریر، نهار و خرج رفت و آمد دانش آموزان هم بعهده دولت است؛ مواد درسی نه فقط حساب و هندسه و املا و انشا، و یا آنطور که در قرون وسطی رسم بود تعلیمات دینی، بلکه شامل ریاضیات مدرن، کامپیوتر، و علوم جدید هم می‌شود؛ در بسیاری از کشورها تعلیمات دینی جزو دروس اصلی نیست و در برخی، اصولاً جزو مواد درسی محسوب نمی‌شود.

با تمام اینها، اگر امروز همان سوال معلم "سامری" را از یک دانش آموز دختر هشت ساله در ایران بکنید، چیزی شبیه به این را خواهید شنید: "صبحانه‌ام را خوردم، موهایم را طوری شانه زدم و محکم بافتم که زیر مقعنه درهم نلوند و اذیتم نکنند، اونیفورم اسلامیم را به تن کردم، گل سر قشنگی را که خالهام از اروپا برایم هدیه فرستاده بود در کیفم گذاشتم که دور از چشم خانم معلم به همشاگردی‌هایم نشان بدهم، از ورق‌های باقیمانده از دفترچه‌های قبلی‌ام دفتری نو درست کردم، و جعبه شیرینی‌ای را که مادرم با هزار سختی طبق دستور خانم معلم برای "جشن تکلیفم" درست کرده بود در ساک دستی جا دادم. خانم معلم گفته بود که طبق قوانین اسلام از امروز که نه ساله می‌شوم زنی کامل به حساب می‌آیم و اگر بخواهم می‌توانم ازدواج کنم. پدرم گفته بود "غلط کرده" و مادرم التماس کرده بود که حرفهای پدرم را به معلم نگویم. به گفته خانم معلم از امروز بایستی نماز بخوانم، با پسرهای غریبه و حتی پسر خالهام که فقط شش ماه از من بزرگتر است بازی نکنم و در کوچه



درست مانند هنر شدن طناب بازی یک دختر خردسال، وقتی که با چادر و حجاب اسلامی مجبور به طناب بازی است. هنری که نه نشانه بالندگی کار انسانی، بلکه نمود محدودیت و در تنگنا قرار گرفتن اوست و در ضرورت پاسخگویی به یک نیاز طبیعی پدید می‌آید.

کودکان ما، شایسته آموزشی بهتر، رفتاری انسانی‌تر، و دنیائی سالم‌تر، هستند. اگر آموزش و تحصیل رایگان باشد؛ اگر حق برخورداری از امکان تحصیل تا سطوح عالی و استفاده از کلیه وسائل آن در اختیار همه کودکان جهان قرار بگیرد؛ اگر مذهب و خرافه دست خود را از آموزش کوتاه کند و کودکان مجبور به رعایت مقررات و پوشش مذهبی نباشند؛ اگر حرفه معلمی، آنطور که واقعا هست، حرفه‌ای از سر علاقه و مسئولیت باشد و با دانش و آموزش مداوم توأم گردد؛ اگر این اگرها و دهها اگر دیگر اتفاق بیفتند، آنگاه کودکان ما آموزشی بهتر خواهند داشت، در معرض رفتاری انسانی‌تر خواهند بود، و در دنیائی سالم‌تر خواهند زیست.

* * *

madrese pesarāne ke chār kilometer az mā fāsele
dāšt jalb šode bāšad, tanbieh va eršād kardand. Az
gorosnegi byhāl šode budam ke be xāne residam.
mājerāy roz rā barāy pedaram tarif kardam, ašk dar
cešmānaš halqe zad. Biskueiti rā ke mādam sobh
be man dāde bud be barādar kocekam ke zoq zade
be tarafam david dādam.

انسانی و دست آوردهای جامعه بشری در زمینه حقوق کودکان است. حجاب اجباری، یکی از بروزات اصلی سرکوب و فشار مستمر کودکان در مدارس ایران، و سایر کشورهای اسلام زده، است. کمتر مادری است که این شکایت را از دهان کودک خود نشنیده باشد که: "امروز بازهم خانم معلم دعوايم کرد، چون چارقدم کنار رفته بود."

علاوه بر وضعیت غیر انسانی و وحشتناکی که بخاطر دخالت و تاثیر مستقیم مذهب اسلام در امر آموزش و در مدارس ایران بوجود آمده، پندیده تحصیل و آموزش اساسا در حاکمیت جمهوری اسلامی با مشکلات بسیاری همراه است. بسیاری از خانواده‌ها، به دلیل فقر، امکان به مدرسه فرستادن کودکان‌شان را ندارند؛ بسیاری از کودکان، بخاطر ترس از قوانین سخت و خشن مدرسه، و تنبیه و تحقیر مداوم، از خیر تحصیل می‌گذرند؛ و بسیاری هم به علت بیزاری از فرهنگ خبرچینی و جاسوسی از پدر و مادر و دوستان خود، که موضوع تبلیغ مداوم اولیای اسلامی مدارس است، به آموزش و مدرسه تمایلی نشان نمی‌دهند؛ به علاوه مدارس سه و یا حتی چهار شیفته، مدت کوتاه کلاسهای درس، تعداد کثیر دانش آموزان کلاسها، و معلمین بعضا ناآزموده که هنری جز تکرار مقررات و نصایح اسلامی ندارند، امر آموزش و سوادآموزی را به نبردی نابرابر و شکنجه‌آور برای کودکان تبدیل کرده است. اگر به همه اینها، زبان و مضمون پیچیده و خرافی کتابهای درسی را هم اضافه کنیم، تازه عمق فاجعه آموزش در ایران آشکار می‌شود. در اینجا تحصیل کردن، باسواد شدن، و مدرن بودن، و رای تبلیغات مستمر و آشکار مذهب و خرافه، امر آموزش را به سطح یک هنر، و کودک دانش آموز را به درجه یک هنرمند، رسانده است.

از این شماره "داروک" بحث "حقوق کودک" را با ترجمه "کنوانسیون حقوق کودک" شروع می‌کنیم و در شماره‌های بعدی با بررسی این کنوانسیون و درج نظرات دیگران ادامه می‌دهیم. صفحات "داروک" در این زمینه بخصوص بروی نظرات و نوشته‌های کودکان باز است.



کنوانسیون حقوق کودک

کنوانسیون حقوق کودک در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۹ در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید. می‌گویند برای تصویب این سند پیش از ده سال کار و وقت صرف شده است. قبل از آن، در سال ۱۹۵۹ نیز سازمان ملل بیانیه‌ای در مورد حقوق کودکان به تصویب رسانده بود که به اندازه کنوانسیون فعلی کامل نبود.

کنوانسیون حقوق کودک از یک مقدمه و دو بخش تشکیل شده است. بخش اول مربوط به حقوق کودکان است که شامل ۴۱ بند است. بخش دوم، که بند ۴۲ تا ۵۴ را در برمی‌گیرد، به نحوه اجرای کنوانسیون و تعهدات و وظائف کشورهای امضا کننده آن مربوط می‌شود.

آنچه در زیر می‌خوانید، ترجمه مهمترین بندهای هر دو بخش کنوانسیون حقوق کودک است.

بند ۱: کنوانسیون حقوق کودک شامل چه کسانی می‌شود؟

کنوانسیون حقوق کودک شامل تمامی افراد زیر ۱۸ سال، که به سن قانونی نرسیده‌اند، مستقل از رنگ پوست، جنسیت، نژاد، مذهب، عقاید سیاسی، قومیت، نقص عضو، و موقعیت اجتماعی و اقتصادی می‌گردد؛

بند ۲: تحقیر و تمسخر

کودکانی که بدلیل عقاید شخصی، موقعیت اجتماعی، فعالیت خود و یا خانوادشان، مورد تحقیر و تمسخر قرار گرفته‌اند باید مورد حمایت قانونی قرار گیرند؛

بند ۳: بهترین شرایط برای کودکان و نوجوانان

در زمان تصمیم‌گیری توسط مراجع قضائی و اداری و اجتماعی، در مورد مسائلی که به کودکان مربوط می‌شود، باید بهترین وضعیت برای کودکان در نظر گرفته شود؛

بند ۴: چگونه حقوق کودکان رعایت می‌شوند؟

— کشورهایی که به کنوانسیون حقوق کودک پیوسته‌اند، وظیفه دارند که قوانین کشورشان در مورد حقوق کودک را با کنوانسیون حقوق کودک منطبق کنند. آنها موظفند که بر عملی شدن حقوق کودک در کشورهاشان، با تمامی امکانات خود، نظارت نمایند؛

— اگر کشوری امکانات کافی، بدلیل فقر، برای رعایت مفاد کنوانسیون را ندارد باید از طریق همکاری بین المللی به آن کشور کمک شود تا این مفاد کاربرد عملی پیدا کنند؛

بندهای ۵، ۱۸، ۲۶، ۲۷: مسئولیت پدر و مادر

— هر دوی پدر و مادرها در مقابل کودک مسئولند. آنها در درجه اول موظفند که بهترین وضعیت را برای کودکان در نظر بگیرند. پدر و مادرها باید به کودک کمک کنند که حقوقش را بفهمد و از آنها استفاده کند؛

— دولت باید از والدین، یا دیگر کسانی که مسئولیت سرپرستی کودک را بر عهده دارند، حمایت نماید؛

— دولت باید بر امر سرپرستی و تربیت کودکان توسط والدینی که این وظیفه را بر عهده دارند، از طریق ارگانهای ویژه، نظارت نماید؛

— دولت همچنین موظف است که چگونگی رعایت حقوق کودک مطابق کنوانسیون‌های مربوطه را کنترل کند؛

بند ۶: حق زندگی

تمامی کودکان حق زندگی دارند. دولت باید تمامی امکاناتش را برای زندگی و رشد و ارتقاء کودکان بکار گیرد؛

بند ۷ و ۸: حق داشتن نام و هویت

— وقتی که کودکی متولد می‌شود باید بلافاصله تولدش ثبت گردد. هر کودکی از لحظه تولد حق داشتن نام و حق شهروندی دارد. تا آنجا که امکان دارد، کودک باید از هویت والدین خود مطلع بوده و توسط آنان تربیت گردد؛

— هیچکس نمی‌تواند هویت و نام کودکان را از آنها سلب نماید؛

بندهای ۹ و ۱۰ و ۱۱: کودکان و والدین

— کودک نباید از پدر و مادرش جدا گردد. اگر والدین کودک از هم جدا شده باشند، بایستی دقت شود که بهترین وضعیت برای کودک کدام است؛

— اگر پدر و مادر کودک جدا از هم زندگی می‌کنند، کودک حق ملاقات هر دوی آنها را دارد. کودک حق دارد رابطه شخصی داشته باشد. این مساله حتی اگر یکی از والدین در کشور دیگری هم زندگی کند، صادق است؛

— اگر یک، یا هر دوی والدین، به دلایلی مانند زندانی شدن، اخراج از یک کشور، و یا مرگ از کودک جدا شده باشند، کودک حق دارد بداند که بر سر والدینش چه آمده است؛

— هیچ کودکی نباید علیرغم میل خود و یا والدینش، به خارج از کشور خود برده شده و در آنجا نگهداشته شود؛

بندهای ۱۲ و ۱۳ و ۱۴: حق آزادی بیان، عقیده و مذهب

— کودکان و نوجوانان حق انتشار عقاید و نظراتشان را دارند و باید در اموری که به آنها مربوط می‌شود، نظراتشان جدی گرفته شود؛

— کودکان باید آزادی ابراز وجود داشته باشند. این بدین معنی است که آنها حق دارند اطلاعات، در هر زمینه‌ای که بخواهند، را جمع آوری و پخش کنند. آنها حق دارند که منظور خود را از طریق بیان، نوشته، نقاشی، آواز، و یا هر طریق ممکن بگوش دیگران برسانند؛

— عقاید، وجدان، و مذهب کودکان بایستی به رسمیت

— کودکانی که به تنهایی از کشور خود مهاجرت نمودند، باید برای تماس با سایر اعضای خانواده‌شان کمک شوند و در صورت امکان خانواده‌شان به آنها ملحق گردد؛
— اگر معلوم گردد که امکان پیوستن خانواده کودک به او وجود ندارد، بایستی خانه مناسبی برای کودک در نظر گرفته شود؛

بند ۲۳: نقی عضو و ابزار کمکی

— کودکانی که مشکلات روحی و یا جسمی دارند، حق دارند از کمک‌های برخوردار شوند که بیشترین امکان تحرک و یک زندگی کامل و محترمانه را به آنها می‌دهد؛

— آنها باید به وسائل و ماتریالهای مناسب دسترسی داشته باشند. اگر والدین قدرت خرید و تهیه این وسائل را نداشته باشند، دولت باید کمک‌های نقدی برای خرید این وسائل را در اختیار آنان قرار دهد؛

بند ۲۴: حق سلامتی

— کودکان حق برخورداری از بهترین وضعیت جسمی و حق استفاده از امکانات پزشکی و دارویی و بهداشتی را دارند؛
— همه کودکان حق دارند از تغذیه مناسب و کافی و آب آشامیدنی سالم و تصفیه شده برخوردار باشند. بهمین دلیل باید با آلوده کردن محیط زیست مبارزه کرد؛
— کودکان و پدر و مادرها، هر دو، باید از حقوق بهداشتی و تغذیه و رفاهی کودک مطلع باشند. همینطور در مورد شیر دادن به کودک و جلوگیری از تصادفات برای او؛

بند ۲۵: مراقبت خارج از خانه

کودکانی که در بیمارستان یا سایر مراکز درمانی بستری‌اند، نباید به فراموشی سپرده شوند. آنان باید مورد مراقبت دائم و درمان کافی قرار گیرند؛

بند ۲۸: حق تحصیل رایگان برای همه

— تمامی کودکان حق برخورداری از تحصیلات ابتدایی و همچنین مشاوره تحصیلی و شغلی رایگان را دارند. آنها همچنین باید امکان تحصیلات بالاتر را هم داشته باشند. حضور دائم در مدرسه باید تشویق شود و امر به پایان رساندن تحصیلات، تمامی کودکان باید نظارت گردد؛

— دبسیلین مدارس باید طوری سازماندهی شود که به ارزش‌های انسانی کودکان لطمه‌ای وارد نیاید. قوانین مدرسه باید منطبق بر کنوانسیون حقوق کودک باشد؛

— کشورهایی که کنوانسیون را امضا کرده‌اند، باید برای ایجاد امکان تحصیل رایگان برای تمامی کودکان جهان همکاری بین‌المللی نمایند؛

بند ۲۹: هدف از مدرسه

آموزش در مدرسه باید:
— به کودک امکان رشد و ارتقا، با توجه به توانایی‌ها و تمایلات شخصی‌اش، را بدهد؛

شناخته شده و مورد احترام قرار گیرد؛

بند ۱۵: حق عضویت در انجمن، اتحادیه و...

کودکان مجازند که انجمن‌های خودشان را تشکیل دهند، عضو آنها باشند، و در جلسات شرکت کنند. این کار نباید آزادی‌های دیگران را محدود کند؛

بند ۱۶: حق زندگی خصوصی

— کودکان نباید بهیچ وجه مورد دخالت‌های آزار دهنده و تجاوز به حریم شخصی خود، چه در جامعه و چه در خانواده، قرار گیرند. نام‌هایشان، دفاتر خاطراتشان و... بدون اجازه خود آنها نباید خوانده شود؛
— هیچ کودکی بخاطر ایدولها و نظراتش نباید مورد تحقیر و توهین قرار گیرد؛
— کودکان حق دارند از حمایت قانونی، در صورت بروز چنین تجاوزاتی، برخوردار باشند؛

بند ۱۷: حق داشتن و کسب اطلاعات همه جانبه

— دولت موظف است که بر امر ارائه اطلاعات کافی در مورد مسائل مختلف به کودکان، از طریق رادیو و تلویزیون و کتاب و...، نظارت کند؛
— دولت باید تهیه و انتشار کتابهای کودک را تشویق و از آنها حمایت کند؛

بندهای ۸ و ۳۴ و ۳۹: کتک و تجاوز

— نه پدر و مادر، و نه هیچ بزرگتری، حق ندارد، کودکان را مورد کتک کاری قرار دهد. دولت باید از تمامی راههای ممکن جلوی اذیت و آزار و تجاوز جنسی به کودکان را بگیرد. دولت موظف است، آنجا که پدر و مادر به کودک خویش اهمیت نمی‌دهند یا قابلیت سرپرستی آنها را ندارند، دخالت مستقیم نماید؛

— کودکان و نوجوانانی که مورد توهین، کتک کاری، شکنجه و تجاوز قرار گرفتند و یا در جنگ شرکت داده شده‌اند، حق استفاده از هرگونه کمکی را دارند. تمامی کمک‌هایی که سلامتی، اعتماد بنفس، و ارزش انسانی چنین کودکانی را باز می‌گرداند، باید در اختیار آنها قرار داده شود؛

بندهای ۲۰ و ۲۱: خانواده و قیومت

— وقتی که کودکان و نوجوانان در خانواده خود مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند، بایستی تمامی امکانات زندگی در یک جای مناسبتر در اختیار آنان گذاشته شود؛

— کودکانی که پدر و مادر ندارند، باید با در نظر گرفتن بهترین شرایط و نیز آمادگی خود آنان، به خانواده‌های داوطلب نگهداری از آنان سپرده شوند؛

بند ۲۲: کودکان و نوجوانان پناهنده

— کودکانی که مجبور به ترک کشور محل سکونت خویش به تنهایی یا همراه والدین‌شان شده‌اند، باید در کشور جدیدی پناه داده شده و مورد کمک قرار بگیرند؛

مشابه بسر می‌برند، باید بطور انسانی و با احترام برخورد شود. آنها باید حق نامه نگاری و ملاقات با خانواده خود را داشته باشند؛

هر انسان جوانی که آزادی‌اش ربوده شده، حق قانونی شکایت به دادگاههای بالاتر و رسیدگی سریع به پرونده‌اش را دارد؛

بند ۲۸: جنگ و سربازی

هیچ کودکی نباید بطور مستقیم در جنگ مسلحانه شرکت داده شود. کودکان کمتر از ۱۵ سال حق دارند که به سربازی نروند؛

بند ۴۰: برخورد به کودک در موقع محاکمه و حضور در دادگاه

کودکان و نوجوانانی که مورد سوءظن در مورد ارتکاب جرمی قرار گرفتند و یا جرمی مرتکب شده‌اند، بایستی با احترام به ارزش‌های انسانی‌شان، مورد مواخذه قرار گیرند. آنها باید از تمامی کمک‌های لازم برای بازگشتن به جامعه برخوردار گردند؛
با کودکان تا زمانی که جرمشان ثابت نشده است، باید بمشابه بیگناه رفتار شود. آنها نباید تحت فشار برای شهادت علیه خود قرار گرفته و یا وادار به اقرار به گناه شوند؛
در دادگاه، کودکان باید حق استفاده از وکیل مدافع بی طرف و همچنین در صورت نیاز حق استفاده از مترجم را داشته باشند؛

زندگی شخصی آنان در طی این مدت نباید مورد توهین قرار گیرد و باید محترم شمرده شود؛
دولت باید کمترین حد مجازات را، بسته به سن کودکان، برایشان در نظر بگیرد. کودکان خطاکار باید برای رشد مثبت، به نفع خود و جامعه، مورد حمایت قانونی قرار گیرند؛

چند نکته مهم در مورد نحوه اجرای کنوانسیون

دولت‌های عضو کنوانسیون تعهد می‌کنند که اصول و مفاد این پیمان را به اطلاع همه کودکان و بزرگسالان برسانند؛
کشورهای امضا کننده کنوانسیون تضمین می‌کنند که قوانین کشور آنها با مفاد این کنوانسیون خوانائی داشته باشد. آنها مسئول عملی کردن حقوق کودک هستند؛
کشورهای امضا کننده بطور منظم از چگونگی اجرای مفاد کنوانسیون گزارش خواهند داد؛

این کشورها از میان خود کمیته‌ای را انتخاب می‌کنند که به گزارشات همه کشورها رسیدگی نماید. این کمیته هر دو سال یک بار در مورد نحوه اجرای کنوانسیون حقوق کودک به مجمع عمومی سازمان ملل گزارش می‌دهد؛

کمیته از ده نفر تشکیل می‌شود و می‌تواند از سازمان‌های مختلف بخواهد که در مورد گزارشات کشورها اظهار نظر کنند و برای اجرا و پیگیری مفاد کنوانسیون به دولت‌ها پیشنهاد دهند؛

دولتها می‌توانند اجرای مفاد کنوانسیون را از اشخاص حقیقی و حقوقی در کشورهای خود مطالبه کنند. و در مقابل، اشخاص و سازمانها نیز می‌توانند برای اجرای کنوانسیون به دولت‌ها فشار بیاورند؛

به کودکان، احترام گذاشتن به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی سازمان ملل را بیاموزد؛

احترام به فرهنگ و ارزش‌های انسانی و هویتی خود و سایرین را نزد دانش آموزان بالا ببرد؛

کودکان را برای یک زندگی بزرگسالی مملو از تفاهم، صلح، همدردی، برابری جنسی، عدم تبعیض نژادی، و دوستی بین تمامی ملتها پرورش دهد؛

به کودکان مراقبت از محیط زیست و آلوده نکردن آن را آموزش دهد؛

بند ۳۰: حق داشتن فرهنگ شخصی

کودکان و نوجوانانی، که زبان و فرهنگ و مذهب دیگری غیر از اکثریت کشور دارند، حق داشتن فرهنگ خود را دارند. آنها همچنین حق دارند به زبان مادری صحبت کنند و اصول مذهبی خود را رعایت نمایند؛

بند ۳۱: حق زندگی آزادانه و تفریح

تمامی کودکان حق دارند استراحت و تفریح کنند و از بازیها و فعالیت‌های تفریحی که مناسب سن و سال آنهاست منع نشوند. شرکت در فعالیت‌های فرهنگی و تفریحی، حق مسلم کودکان است؛

بندهای ۳۲ و ۳۴ و ۳۶: کارهای خطرناک و آسیب رساننده

هیچ کودک و نوجوانی نباید وادار به کاری که برای جسم و روح او مضر است، بشود. باید قوانینی در مورد شرایط سنی کار کردن و همچنین ساعات کار مشخص وجود داشته باشد؛
هیچ کودک و نوجوانی نباید به فحشا کشیده شود و مورد سوءاستفاده جنسی قرار گیرد. از کودکان بهیچ وجه نباید در زمینه پورنوگرافی و در مجلات پورنو استفاده کرد؛
دولت موظف به حمایت از کودکان در مقابل هر نوع سوءاستفاده از آنان است؛

بند ۳۳: مواد مخدر

دولت موظف است اقدامات لازم جهت حفظ کودکان از آلوده شدن به مواد مخدر را سازمان بدهد. کودکان بهیچ وجه نباید مورد سوءاستفاده در زمینه مصرف و یا خرید و فروش مواد مخدر قرار گیرند؛

بند ۳۵: تجارت کودکان

دولت موظف است که از دزدیده شدن، بفروش رسیدن، و استفاده کالانی از کودکان و نوجوانان جلوگیری بعمل آورد؛

بند ۳۷: مجازات و زندان

هیچ کودکی نباید مورد شکنجه و یا مجازات‌های وحشیانه و سخت قرار گیرد. افراد زیر ۱۸ سال نباید به مجازات اعدام و یا حبس ابد محکوم شوند؛

آزادی هیچ کس را نباید تحت فشار، یا بطور غیر قانونی، سلب کرد. اگر کودکانی دستگیر و بازداشت و یا زندانی می‌شوند، بایستی با آنان طبق قانون رفتار کرد. این قبیل مجازات‌ها، باید بعنوان آخرین راه و کوتاهترین مدت برگزیده شوند؛
با کودکان و نوجوانانی که در زندان و یا مکان‌های

حقوق من

Hogoq e man



* hame bace hā mohemand, manham.
 * hame bace ha haq dārand barāy xod esmi dāšte bāšand, manham.
 * man haq dāram bā pedar va mādaram har do zendegi konam.
 * hic kas haq e kotak zadan va tahqir e marā nadārad.
 * man haq dāram zendegi e xobi dāšte bāšam.
 * man haq dāram ke be goyam ke az ce xošam mi āyad va az ce na.be nazarāt e man baysti ehterām gozāšte šavad. ce dar xane o madrese va ce dar organ hay dolati va dādgāh hā.
 * man haq dāram bāzi konam va be madrese beravam va ciz hay e zyādi yād begiram.
 * man va to va hame bace hā haq dārim yek zendegi e amn dāšte bāšim. mā haq dārim rāzhāy xodemān rā az dygarān maxfi konim. hic kas haq nadārad bedon e ejāze mā nāme hā va daftar e xāterātemān rā bexānad.
 * agar to naqs e ozv dāri, bāyad komakhā va vasā'le bištari dar extiārat gozāšte šavad.
 * na man va na to va na hic bace dygari rā nabāyad majbur be kārḥāy saxt va xatamāk bekonnad.
 * agar to majbor be tark e kešvarat šode ei, dar kešvar e jadid bāyad hmān hoqog va emkānāti rā dāšte bāši ke baqiie kodakān ānjā dārand.
 * hame mā bace hā bā arzešim. mā nabāyad be dalil e šekl e cehrhe, rang pust,jensiyat, zabāni ke bā ān sohbat mikonim, mazhabi ke dārim va aqide yā moqe'at e xānvāde māmoured e tahqir qarār begirim.
 * inhā faqatbazi az hoqog e man va tost ke dar konvānsion e hoqog e kodak ham nevešte šode ast.
 * xily mohhem ast ke man o to hoqog e mām rā bešenāsim. inham xily mohhem ast ke komak konim tā in hoqog be goš e hame e bace hā beresad.
 * vaqtike bace hā bā hoqog e šān āšenā bāšand, mi tavānand befahmand ke dar madrese va xane ce migozerad va hamcenin mi tavānnand dar tasmim giryhay bozorgtar hā va dolat hā dar moured e xodešān šerkat konnand va bar roye ānhā ta'sir begzārand.

* همه بچه‌ها مهم‌اند، منهم؛
 * همه بچه‌ها حق دارند که برای خود اسمی داشته باشند، منهم؛
 * من حق دارم که با پدر و مادرم، هر دو، زندگی کنم؛
 * هیچ کس حق کتک زدن و تحقیر مرا ندارد؛
 * من حق دارم زندگی خوبی داشته باشم؛
 * من حق دارم که از کمکهای پزشکی، در موقع بیماری، استفاده کنم؛
 * من حق دارم بگویم که از چه خوشم می‌آید و از چه نه. به نظرات من بایستی احترام گذاشته شود، چه در خانه و مدرسه و چه در ارگانه‌های دولتی و دادگاهها؛
 * من حق دارم بازی کنم و به مدرسه بروم و چیزهای زیادی یاد بگیرم؛
 * من و تو، و همه بچه‌ها، حق داریم یک زندگی امن داشته باشیم. ما حق داریم رازهای خودمان را از دیگران مخفی کنیم. هیچکس حق ندارد، بدون اجازه ما نامها و دفتر خاطراتمان را بخواند؛
 * اگر تو نقص عضو داری، باید کمکها و وسایل بیشتری در اختیار گذاشته شود؛
 * نه من و نه تو، و نه هیچ بچه دیگری، را نباید مجبور به کارهای سخت و خطرناک بکنند؛
 * اگر تو مجبور به ترک کشورت شده‌ای، در کشور جدید باید همان حقوق و امکاناتی را داشته باشی که بقیه کودکان آنجا دارند؛
 * همه ما بچه‌ها با ارزشیم. ما نباید بدلیل شکل چهره، رنگ پوست، جنسیت، پسر یا دختر بودن، زبانی که با آن صحبت می‌کنیم، مذهبی که داریم، و عقیده یا موقعیت خانوادمان مورد تحقیر قرار بگیریم؛
 * اینها فقط برخی از حقوق من و تو است که در کنوانسیون حقوق کودک هم نوشته شده است؛
 * خیلی مهم است که من و تو حقوقمان را بشناسیم. اینهم خیلی مهم است که کمک کنیم تا این حقوق بگوش همه بچه‌ها برسد؛
 * وقتی که بچه‌ها با حقوقشان آشنا باشند، می‌توانند بفهمند که در مدرسه و خانه چه می‌گذرد و همچنین می‌توانند در تصمیم‌گیریهای بزرگترها، و دولتها، در مورد خودشان شرکت کنند و تاثیر بگذارند؛

سخنی با بزرگترها

شناخت پدیده بلوغ و تغییرات کودکان در این پروسه!

(گفتگویی با دکتر وحید رواندوست)

قسمت دوم

وحید رواندوست: من نتیجه تجارب خودم را، بعنوان کسی که به دقت و واقعا با موجدین مسائل را بررسی می‌کنم، می‌گویم. من در هیچ کدام از پروسه‌های بازی کودکان هیچ اثری از مثلا راسیسم ندیده‌ام. دیدم بر سر قدرت چطور با هم مبارزه می‌کنند، اما باز برای همان قدرت هم من یک تعریف دیگری دارم و نمی‌خواهم به آن "قدرت" اطلاق کنم. من از خانم "شوارتسمن"، از "گاری"، از "آم"، و از "بوی تندایک" اسم می‌برم که از یک پروسه‌هایی به اسم "قدرت" صحبت می‌کنند و معتقدند که بچه‌ها در جریان بازی‌شان می‌خواهند قدرت را بگیرند. اما من می‌گویم اصلا چنین نیست، اصلا "قدرت" را نمی‌خواهند بگیرند. آنها یک نوع رقابت بر سر بیان خود در ارتباط با فرهنگ خود ساختمان دارند، یعنی هیچ کدام از آنها انگیزه وهبر شدن ندارند. این فرمی است که ما از آن تحلیل می‌کنیم. در این پروسه که من مشخصا آن را به عنوان زمینه‌ای برای بیان خلافت فرهنگی می‌دانم، هیچوقت اثری از قدرت طلبی و یا راسیسم ندیده‌ام. مثلا این که "چون تو سیاه هستی، من با تو بازی نمی‌کنم." من دیدم که چطور یک دختر کوچولو به پوست سیاه یک پسر همبازیش دست می‌زد و خیلی هم چتیه کنجکاری داشت. ولی هیچ گونه اثری از راسیسم در این برخورد وجود نداشت یا مثلا در مورد مالکیت، دیدم که دعوا بوده، ولی همیشه توانستند کم یا بیش و در پروسه همین فرهنگی که گفتم به نوعی از توافق بر سر خواسته و یا اصطلاحا سر دارائی برسند.

اگر که بعدها این احساس تحت فشارهای پدر یا مادر تبدیل می‌شود به "ماشین من"، "دستکش من" و "خیابان من"، برای این است که ما از نظر ذهنی و یا از نظر مابازای بیرونی کوتاه نمی‌آئیم. "ماشین من"، "ماشین من" است. و این چیزی است که کودک از ما، بزرگترها، می‌آموزد. من هزاران بار ویدئوی فیلم‌هایی را که از بچه‌ها گرفته شده، نگاه کرده‌ام و دیدم که هیچ کدام از کودکان چنان احساس عمیقی از این حس مالکیت را نشان نمی‌دهند. اگر هم احساسی بچشم می‌خورد، همان چیزی است که تا قبل از دو سالگی و یا بعد از آن از طرف بزرگترها به کودک داده شده است.

در مورد آن سرشت پاکی که شما دنبالش می‌گردید، البته اگر با ترسهای متافیزیک اشتباه نکنیم، باید بگویم که در واقع ما هیچ کدام از ابتدا آگو سنتریست" بدینا نیامده‌ایم و این ایده‌ها به ما تحمیل می‌شود. این تحمیل هم هرچه جامعه بلعاط صنعتی ابتدائی‌تر باشد و دین سالاری در آن قوی‌تر باشد، بیشتر است. اصطلاحا مع بچه‌ها بیشتر خورده می‌شود. در جوامع صنعتی هم که مشخص است در و دیوار، بانضمام تمامی زمینه‌های مذهبی مانده، این مسائل را تبیغ می‌کنند. حالا می‌خواهم به این مساله برسم که بچه ما، که مورد این بمباران‌ها قرار گرفته، در حدود ۷ و ۸ سالگی متوجه می‌شود بهتر است که از مجموعه قوانینی که ما داریم تبعیت بکند. چرا که اینطوری زودتر به پاداش می‌رسد. یعنی در واقع ما بچه را "شرطی" می‌کنیم. این ما هستیم که "پلوفیسیم"، سگ پاولف، را ایجاد می‌کنیم. ولی اندیشه‌های کودک، اندیشه‌های خلق فرهنگ نوین است. چه محتوانی دارد؟ ممکن است عجیب و غریب باشد، ولی ما باز به بمباران او ادامه می‌دهیم. این بمبارانها در حدود ۸ تا ۱۰ سالگی کودک شدیدتر می‌شود. چرا که آنوقت نه تنها ما، بلکه جامعه هم وظیفه بمباران را بعهده می‌گیرد. معلم اینجا وارد کارزار می‌شود، مدیر اینجا وارد کارزار می‌شود، قهرمانان و سبیل‌ها وارد این بمباران می‌شوند و آن را سنگین و سنگین‌تر می‌کنند. حتی مفاهیمی نظیر "تکلیف" را هم در برخی جاها مطرح می‌کنند.

این نوجوانان رشد می‌کنند و دچار مشکلاتی می‌شوند و ما تازه می‌اندیشیم که این مشکلات از کجا آمده‌اند؟ در حالیکه این، همان

داروک: فکر می‌کنم بهتر است از ادامه صحبت قبلی، از اندیشه‌ها و فرهنگ خاص کودکان و طرز برخورد بزرگترها به آن، شروع کنیم.

وحید رواندوست: بله! بچه دارای اندیشه‌های عجیب و غریبی است، اندیشه‌ها و فرهنگ خاصی که ما به آن فرهنگ بچگانه می‌گوئیم. در حالیکه چنین نیست، پاسخی به ضرورت‌هاست که اصطلاحا به آن یک "دیسکورس"، سیستمی از گفتار که سیستم‌های دیگر را نفی می‌کند، می‌گویند. یک تفکر و گفتار متفاوت راجع به پدیده‌های پیرامونی. بچه پدیده بیرونی را می‌گیرد و به آن می‌اندیشد و این نتیجه تفکر اوست. ولی ما این نتیجه تفکر او را بمباران سیستماتیک می‌کنیم و نمی‌گذاریم که فکر بکند. به او می‌گوئیم: آگه اینطوری فکر کنی خل میشی. نه، او خل نیست ما محدود هستیم. البته همین مساله را بعد در مورد اختلالات و "ضربهای روانی" بزرگسالان هم می‌بینیم. بنابراین دقت کنید که اولین بمباران کجا صورت می‌گیرد. در حدود شش سالگی، بچه‌ها درک می‌کنند که استفاده کردن از آن نوع فرهنگی که توضیح دادم برایشان مقرون به صرفه نیست و در نتیجه آن را مخفی می‌کنند. از قوانین جاری یا قوانین اجتماعی محیطی استفاده می‌کنند و ما فکر می‌کنیم که بازی‌هایشان با قاعده شده است. البته درست است که با قاعده شده، ولی این در اثر فشارهایی است که ما به آنها وارد آورده‌ایم. همین بچه وقتی که می‌خواهد و آنجا که فشار نیست، باز به فانتزی پناه می‌برد. حتی خود ما هم همین طور هستیم. برای این که قوانین جاری دیگر در آنجا نیست و یا ما حذف می‌کنیم. یا رسیدن بچه به سن دبستانی، ما این محدودیت را باز هم بیشتر می‌کنیم و تا می‌توانیم تحت قوانینی که داریم، مدون و غیر مدون، بچه‌ها را زیر بمباران می‌گیریم. بمباران پشت بمباران، و بنابراین نتیجه می‌شود این که: بچه از یکطرف از صبح تا شب ریشخند در دنیای دیگری است، همان دنیایی که گفتم، و از طرف دیگر هم سر در واقعیت تحمیل شده از جانب ما دارد. موجودی که ما می‌خواهیم بعنوان نوجوان بررسی کنیم، نتیجه چنین فشارها و تحمیل‌هایی است.

فرقی هم ندارد که کجا متولد شده، خواه در آن سر دنیا و خواه در اینجا. البته در بعضی کشورها نظیر ایران و ممالک اسلامی دیگر، کودکان تحت فشارهای چندگانه‌ای قرار دارند. مثلا اگر تو دختر باشی، تازه وقتی که به حدود ۵ و ۶ سالگی می‌رسی و هنوز سرکوب‌های فرهنگ کودکانات تمام نشده، بمباران‌های مضاعف بیرونی هم از جانب قوانین اسلامی شروع می‌شود. تو را چنان اخته می‌کنند که دیگر بهیچ وجه نتوانی فکر بکنی. خط و نشان‌هایی که برایت می‌کشند، در حد تحمل گردهای تو نیست. خط و نشان‌های وحشتناکی نظیر: شلاق زدن و... که عملی‌اش هم می‌کنند.

داروک: این بمبارانی که شما اسم می‌برید، در تناقض با سرشت کودکان، البته اگر مجاز باشیم اینجا از واژه سرشت استفاده کنیم، قرار می‌گیرد. آیا می‌توان گفت که بچه‌ها پاکیزه ترند، یک سرشت پاک انسانی دارند که آلوده نشده است؟ و این که سرشت کودک تمایل به همکاری و زندگی جمعی دارد و می‌خواهد از قوانین محدود روزانه، حالا قانون بابا و مامان و مدرسه و جامعه، فرار کند و در تخیل خودش زور، سوپرمن، و سیندرلانی است که به دیگران کمک می‌کند؟ البته بچه‌ها قهرمانان شرارت هم دارند و اینطور نیست که همیشه بخواهند مهربان و کمک کننده باشند. آیا می‌شود به ذات طبیعی انسانی قائل بود؟

این قالب هم یک مشت قوانین مدون و غیر مدون دیگر دنبالش می‌گذاریم. یعنی دقیقا سرنیزه را پشت سر بچه می‌گذاریم و اخطار می‌دهیم که دیگر نمی‌تواند به دوره قبلی برگردد. اما بچه یواشکی، اگر راستش را بخواهید، برمی‌گردد. تمام خواب‌هایی که ما در دوره نوجوانی و دوران بزرگسالی می‌بینیم و محتوای جنسی دارند، در واقع بازگشتی است به تفکرات دوره فرهنگ سازی ناب کودکی‌مان.

داروک: پدر و مادرهایی هم هستند که از این زاویه مواظب بچه‌هایشان هستند که می‌خواهند بلاتی سرشان نیاید. از ترس این که بچه آلوده نشود، دخالت‌هایی می‌کنند که امیال انسانی بچه‌ها را می‌تواند سرکوب کند. اینها خودشان محصول شرایط اجتماعی‌اند و بعضا بدون این که بخواهند تبدیل به آن سرنیزه‌هایی می‌شوند که شما از آن اسم می‌برید. به این تیپ از پدرها و مادرها که خواهان تحولی در اندیشه خودشان هستند و واقعا می‌خواهند که به بچه‌هایشان کمک کنند، و در عین حال نگرانی‌های کاملاً

طبیعی نسبت به جامعه دارند، چه باید گفت؟

وحید

رواندوست:

سوال شما در مورد پدر و مادرهایی که "نگران و مواظب" کودکانشان هستند و ارتباط آنان با فرزندانشان است. من در مورد چگونگی این ارتباط صحبت می‌کنم. رویکردی که ما راجع به کودکان‌مان داریم، بخصوص رویکردی مربوط به حفظ و مراقبت آنان است. از همان زمانی که

کودکان شیرخواره هستند تا وقتی که نوجوان و جوان می‌شوند، ما کماکان در ارتباط با آنها هستیم و از آنها مواظبت و مراقبت می‌کنیم. به اصطلاح خودمان برای این که آنها دچار اشکالاتی نشوند، تحت کنترلشان می‌گذاریم. این مراقبت‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

— مراقبت‌های فیزیکی و — مراقبت‌های اجتماعی. مراقبت‌های فیزیکی، مراقبت‌هایی است که هر مادری در هر کشوری در مورد کودکش بعمل می‌آورد. کودکش را غذا می‌دهد، مواظب است که کودکش به هنگام بخوابد، به هنگام غذا بخورد، نوع خوابیدنش چطور باشد، یا بر اساس جدول رشد چه غذائی را بخورد و چه مقدار بخوابد. البته اینها همه بستگی به موقعیت فرد در اجتماع، یعنی موقعیت اقتصادی فرد، دارد. ما مراقبت‌های فیزیکی را اساساً از مراقبت‌های روانی نمی‌توانیم جدا بررسی کنیم، اما از آنجا که این نوع مراقبت‌ها مربوط به تغذیه و جسم می‌شوند به آنها مراقبت‌های فیزیکی می‌گوییم. همانطور که گفتیم این دو مراقبت غیر قابل تفکیک هستند. مراقبت جسمانی در واقع بدن‌بانش مراقبت روانی و مراقبت روانی بدن‌بانش مراقبت جسمانی می‌آورد. اما وقتی که تدریجاً بچه بزرگ و بزرگتر می‌شود. در رابطه با او، نه تنها مراقبت‌های روانی و جسمانی، بلکه مراقبت‌های اجتماعی هم مطرح می‌شوند. اینجاست که چهارچوب‌های خود

مشکلی است که ما بوجود آورده‌ایم. مسائل و مشکلات نوجوانان که یک روزه خود را نشان نمی‌دهند. این مسائل و مشکلات اجتماعی ما هست، ما که خودمان تحت فشارهای اجتماعی قرار داریم، ما که فرماسیون فکری یا واکنشی خاصی را ترتیب داده‌ایم که بر روی بچه‌ها تاثیر می‌گذارد. و بعد همین ما شاکی می‌شویم و یا از روی ناآگاهی می‌پرسیم که چه شده؟

حالا برخی از مسائلی هم هست، مثل مسائل جنسی ما، که در واقع از دوران کودکی بر بچه‌ها تاثیر می‌گذارد. اما ما در زمان ۱۲ و ۱۳ سالگی آنها، تازه اگر روشنفکر باشیم، با صدای بلند آن آموزش‌ها را تکرار می‌کنیم. غافل از این که ما آنها را قبلاً به کودک یاد داده‌ایم. یعنی با رفتار خودمان، با جهت‌گیری‌هایمان، آمده‌ایم و در فرهنگ خاص کودک، در زبانی فرهنگ کودک، بر روی بعضی از کومپوننت‌ها که شامل مسائل جنسی هم می‌شود تاثیر گذاشته‌ایم. مثلاً این که "پایت را بیپوشان" یا "حمام که می‌روی، چنین و چنان کن"، در واقع ما محدودیت ابعاد تفکری جنسی خودمان را بر ابعاد تفکری جنسی کودک در دوران خلاقیت فرهنگی او تحمیل کرده‌ایم.

حالا ادامه طرز تفکر کودک (خواهش می‌کنم) در این رابطه به فرهنگ خاص کودک دقت کنید و آن را بعنوان زیربنا در نظر داشته باشید، چون در غیر اینصورت به تفکر آینده‌وآلیستی خواهیم رسید) می‌تواند وجود داشته باشد، ولی می‌شود از آن انتقاد کرد. آن فرهنگی که کودک دارد، فرهنگی که

از طریق بازی‌هایش پیدا کرده و تاثیرات خاص آنرا گرفته، اینجا با بنیان‌های تفکر فردی پدر یا مادرش، که خود نماینده تفکر واپسگرانی است، مغایرت پیدا می‌کند. بچه یا نوجوان ما شروع می‌کند به یک نوع مبارزه چند بعدی با واقعیات بیرونی که پدر و مادر و معلم و مربی و... بر او تحمیل کرده‌اند. بچه دچار تضاد می‌شود که بالاخره چی، بالاخره تفکرات ناب من در زمینه فرهنگی که ساخته بودم و می‌توانست نوع دیگری رشد کند، صاحب اعتبار است یا آنچه که پدر و مادر و معلم می‌گویند؟ یا این تجارب جدیدی که من در اثر معاشرت‌های جدید پیدا کرده‌ام؟ چرا که در من نوجوان ۱۲ و ۱۳ ساله، تغییرات بیولوژیکی ایجاد شده که این تغییرات بیولوژیک، که مشخصاً از تغییرات هورمونی نشأت یافته، نیازهای جدیدی را ایجاد کرده است. این نیازهای جدید به کدام ساز می‌خورند؟ به ساز فرهنگ قبلی بیشتر می‌خورند، یعنی تصورات و فرهنگ ایجاد شده در دوران کودکی که بر اساس نوعی از آزادی اندیشه در پروسه بازی‌های کودک شکل گرفته بوده است.

"پیازه" می‌گوید: "بازی، تفکر کودک است" و واقعا هم راست می‌گوید. این فانتزی‌های جنسی‌ای که کودک یافته، رنالیتماش را در آنجا بهتر می‌تواند پیدا کند. حالا ما می‌آئیم و به اینها قالب می‌زنیم. قالبی که ما می‌خواهیم. دختر باید اینطور رفتار کند و پسر آنطور. بر اساس



فرزندمان بکار بگیریم، کپی همان الگوهائی باشد که در دوران کودکی ما مطرح بوده است.

به اعتقاد من برای داشتن درک دقیق از شرایط اجتماعی، علاوه بر ارتباط وسیع با جنبه‌های متعارف فرهنگ جوامعی که کودک ما در آن قرار گرفته، مثل موزیک و رقص یا جنبه‌های دیگر هنری و ارزشی، ضروری است که خودمان را مجهز بکنیم به دانش درک نوجوان و جوانان. ما باید از قالبهای خودمان بیرون بیاییم و قالبهای دیگری بپذیریم که برای مراقبت از فرزندمان لازم هست. آنچه که تحت مسائل اعتیاد، مثلا در دهه ۷۰ مطرح بود، در دهه ۹۰ فقط برخی از آنها مطرح است. شرایطی که می‌توانست روی جوانان در ۲۰ یا ۳۰ سال پیش تاثیر بگذارد و آنها را به مثلا مواد مخدر و یا بزهکاری بکشاند، حالا تغییری کرده است. جامعه پیشرفت کرده، متحول شده و یا حتی پسرفت داشته و این الگوهای رفتاری هم متحول شده‌اند و پیشرفت یا پسرفت کرده‌اند. لذا بایستی از زمینه‌های رشد اجتماعی کودک درک درستی داشت و با او در بستر همین تحولات برخورد کرد. این کار، کار مشکلی است و نمی‌توانیم با خواندن یک یا دو کتاب و یا دیدن اخبار و بررسی مثلا گزارشات مربوط به نوجوانان و یا کتابهایی که می‌خوانند در این زمینه به آگاهی برسیم. من اعتقاد دارم که یک تجهیز تدریجی، ولی دائمی، برای پدر مادر و هر کسی که نقش آموزش کار را دارد و می‌خواهد از کسی که به او آموزش می‌دهد مراقبت هم بکند، باید صورت بگیرد. در غیر این صورت، مسائل و مشکلات لاینحل خواهند ماند و کودک در یک آتمسفر دیگر زندگی خواهد کرد و ما در آتمسفر دیگری. فاصله بین این آتسفرها را می‌توانیم با همان جریان مطالعات و تحولات دائمی پر کنیم. این مطالعات طبعاً خود ما را هم کمک خواهد کرد که بسیاری از مسائل و مشکلات خاص خودمان، که در ما ریشه دوانده، را درک بکنیم، درک مجدد. من این پروسه را یک پروسه بینشی می‌بینم. بینشی که مای "پدر و مادر" در ارتباط با مسائل کودک و نوجوانان هست می‌آوریم. این بینش کمک خواهد کرد که ما زبان مشترک پیدا بکنیم و مفهوم زبان مشترک این است که ما می‌توانیم خودمان را نه بصورت کامل، بلکه در حدود مطلوبی در جریان ارتباطات اجتماعی آنها قرار بدهیم و آنها را درک کنیم. درک کردن ارتباطات اجتماعی به معنی این هست که ما از حالت خشکی و چهارچوبی و قالبی خودمان بیرون بیاییم و بتوانیم تا حد نسبتاً مطلوبی مسائل آنها را درک کنیم و آنها را تا حدی که ممکن است درونی کنیم. درونی کردن مسائل نوجوانان احتیاج به تحمل و تفکر زیاد دارد. شاید بیش از تفکر، احتیاج به تحمل برای درک آنها دارد.

طبیعی است که ما با خیلی از جنبه‌های هنر یا جنبه‌های زندگی اجتماعی جوانان نمی‌توانیم همگام شویم، نظیر رقص و موزیک و یا جنبه‌هایی از تفریحات، اما لمس اینها این اجازه را به ما می‌دهد که تا حد زیادی بتوانیم یک درک تئوریک، شاید نه صد در صد درست، از مقولاتی که در اطراف آنها می‌گذرد داشته باشیم. اگر ما خودمان را از قالبهای قدیم جدا نکنیم، در جریان مطالعه قرار نگیریم، و این خواست را نداشته باشیم که بخواهیم خودمان را در فضائی که آنها زندگی می‌کنند قرار بدهیم، آنوقت با یک فرزند ۱۵ و ۱۶ ساله‌ای که در یک فضای دیگر زندگی می‌کند و در این سن و سالی که با ما اقلاً ۳۰ سالی فاصله دارد، چطور می‌توانیم کنار بیاییم؟ لباس‌ها، رقص‌ها و نوع تفریحات دهه ۷۰ را در نظر بگیرید. مثلا خود من در دهه ۶۰ نوجوان بودم. قالبهای دهه ۶۰ من که در یک فضائی مثل جامعه ایران شکل گرفته بوده، تصور کنید که چقدر با قالب آخر دهه نود در یک جامعه متحول مثل سوئد تفاوت می‌کند. ببینید که قالبهای دهه ۶۰ من چقدر بی ارزش خواهند بود برای این که مبنای درک فرزندان و جوانانی باشند که در این فضا و در این جامعه زندگی می‌کنند. ما "پدر و مادرها" باید این تحولات را از خودمان شروع کنیم.

داروک با تشکر از شما و به امید همکاری‌های بیشتر.

ما بعنوان پدر و مادر عمل می‌کند. مثلا فرض کنیم طرز غذا خوردن بچه، این که به چه ترتیب غذا بخورد و با دهن پر حرف نزنند، اینها مراقبت اجتماعی هست. یا این که حرف زشت نزنند و یا کار زشتی نکنند. در واقع ما به کودک کمک می‌کنیم و او هم در جریان ارتباط متقابل از ما یاد می‌گیرد.

این مساله نشان می‌دهد که چطور آن قسمت از شخصیت "من"، که خیلی هم پر اهمیت هست، در خانواده بیشتر از هر جای دیگر رشد می‌کند (لااقل در چندین سال اول زندگی کودک). طبیعی است که بقیه قسمت‌های شخصیت هم در ارتباط با خانواده رشد می‌کند و البته می‌دانیم که خانواده هم در ارتباط با مسائل پیرامونی خودش شکل گرفته است. بنابراین حتی مراقبتی که ما می‌کنیم، از مقولات اجتماعی اساساً بدور نیست. من بر این مساله تاکید می‌کنم که وقتی ما شروع می‌کنیم به مراقبت‌هایی روانی اجتماعی‌ای که گفتم، این دقیقاً برمی‌گردد به مسائل اجتماعی و حتی مسائل خصوصی زندگی خود ما "پدر و مادرها" بعنوان الگوهای سنتی بزرگ کردن و پرورش طفل، حداقل تا شش هفت سالگی. در این ارتباط وسیعی که پدر و مادرها با فرزندانشان تحت عنوان "مراقبت از تو فرزندم" عمل می‌کنند، سرکوفتگی‌ها و مشکلاتی که خودشان طی دوران کودکی و جوانی و یا حتی بعد از آن داشتند را به کودک منتقل می‌کنند.

این مراقبت‌ها بعضی اوقات ابعاد وحشتناکی بخود می‌گیرد. به این ترتیب که مثلا تجربه دوران کودکی من، بعنوان پدر و یا مادر، بسیار دردناک و ناراحت کننده هست و روی همین اساس دچار ناپسانمائی‌ها و یا مشکلات جدی روانی و اجتماعی در جریان دوران کودکی و جوانی بوده‌ام. اما حالا در موقعیتی قرار گرفته‌ام که باید روی فرزندم کنترل هم داشته باشم، روی همین اصل شروع می‌کنم به نوعی "سخت گیری" و یا نوعی "سهل گیری" که هر دو طیف‌های افراطی هستند. یا برخی از جنبه‌های غیر متعادل تربیتی را روی فرزندانم پیاده می‌کنم. مثلا تشویق کردن کودک به خیلی خوردن و یا تشویق کردن به بی توجهی که "تو حقت هست" و دادن یک سری حقوق اضافی و آزادی‌های بدون قید و شرط بخاطر این که خودم دچار برخی از مشکلات بوده‌ام. ادام‌ماش، وقتی خودش را نشان می‌دهد که آن مراقبت‌هایی که ما می‌کنیم یا روان مندهای اجتماعی در تضاد باشد. نخستین جائی که این مشکل خود را نشان خواهد داد، در مورد کودگانی که به کودکستان و مهد کودک می‌روند است.

ما نوع خاصی از مراقبت را برای فرزندمان در نظر گرفته‌ایم و فرزند ما با آن سیستمی که ما خواستیم، نظم گرفته است و این نظم یابی با شرایط آموزشی عمومی کودکستان در تضاد قرار می‌گیرد که ممکن است این تضاد به صورت جدی به مشکل برخورد کند. صرفنظر از دوران کودکی که ما بسیار بسیار اشتباه کرده‌ایم، و اگر بخواهیم راجع به آن صحبت کنیم مدخل یک بحث طولانی هست، این مراقبت‌ها از کودکی تا دوران نوجوانی، ابعاد بسیار وسیع‌تری بخود می‌گیرد، بخاطر این که در این زمان هست که ما در واقع مشکلات خودمان، ترس‌های خودمان و تجارب خودمان، که ممکن است تجارب افراطی و یا ارزشمندی باشد اما مربوط به زمان خودمان است، را می‌خواهیم در مورد فرزندمان پیاده کنیم. من نقطه حرکت این نیست که تجارب ما سراسر دردآلود و غیر مناسب و بی ارزش هستند، برعکس من می‌گویم مسائل و مشکلات ما در کودکی، مراقبت‌هایی که باید از ما می‌شده و نشده یا زیادی شده، می‌تواند تاثیرات خودش را بر روی فرزند ما بگذارد.

بخاطر این که مراقبت دقیق از فرزندمان داشته باشیم تا بتواند جذب اجتماع شود باید اجتماع اطراف او را بشناسیم و شعور درک مسائل و تحولاتی را که در آن جامعه رخ می‌دهد، داشته باشیم. در صورتی که اگر ما تحولات را درک نکنیم، حتی در جامعه‌ای که به آرامی رو به جلو می‌رود، تجارب ما از دوران کودکی و نوجوانی و جوانی، آتقدها نمی‌تواند قابل پیاده شدن روی شرایط خاص فرزندمان باشد. به این معنی که ما نمی‌توانیم الگوهائی را که می‌خواهیم به منظور مراقبت از



kohsār o mahtāb

in sepid kohsār,
 ān siyah mahtāb
 narasad be guš joz zāri o šivan e oqābi
 hamh darh hāye vahšat be kamin man
 nešash
 na moqadaram zarangi, na moyassaram
 šetābi
 be omid be sokot na're kardam
 nabiāmadam tanini ke gomān baram javabi
 Foroq e B 11 sāle, irān, sāle 76,

کوهسار و مهتاب

این سپید کوهسار،
 آن سیاه مهتاب،
 نرسد به گوش جز زاری و شیون عقابی
 همه دره‌های وحشت به کمین من نشسته
 نه مقدم زرنگی، نه میسر شتابی
 به امید به سکوت نعره کردم
 نه بیامدم طنینی که گمان برم جوابی!

فروغ ب، ۱۱ ساله، ایران - سال ۷۶،

xāterāt e fardā

diroz pesari
 teke nāni yāft
 dar āšqāldāni e pošte koce xānešān!
 bā labxandi bar lab
 va rezāyati dar del

farda pesari donbāl e teke nāni bāz
 āšqāldāny e pošt ekoce šān rā
 zir o ro xāhad kard
 bā ārezo ie dar del va kalām e ei kās
 va fardāy e fardāha
 āšqaldāni e opšte koce šān
 dar kole bār e pesari bāqi xāhad mānd
 agar ou xod zende bemānad
 Faride eblāqiyān, Stockholm 96,



خاطرات فردا

دیروز پسری
 تکه نانی یافت
 در آشغال‌دانی پشت کوچه خانه‌شان!
 با لب‌خندی بر لب
 و رضایتی در دل

فردا پسری دنبال تکه نانی باز
 آشغال‌دانی پشت کوچه‌شان را
 زیرو رو خواهد کرد
 با آرزویی در دل
 و کلام ایکاش
 و فردای فرداها
 آشغال‌دانی پشت کوچه‌شان
 در کوله بار خاطرات پسری باقی خواهد ماند
 اگر او خود زنده بماند

فریده ابلاغیان، استکهلم - سال ۹۶،

Zāqce pahlo sefid

zāqce pahlo sefid az roy šāxe ke parid
 az zir e pāhaš yeho ey ābšāri rangi rangi rixt
 bargāy zard o qahve ei
 nārengi o sorx o nili
 * * *

bārun e riz e pā'ezi tu nāvdonā ravun šod
 žāle kocoloy nāzanin
 az tars e sarmāy qrub
 suy e xune davun šod
 * * *

zāqce pahlo sefid jeloy žāle miparid
 qār qāraki beheš migoft:
 žāle kocoloy nāzanin jeloy pāhāto bebin

زاغچه پهلو سفید

زاغچه پهلو سفید از روی شاخه که پرید
 از زیر پاهاش یهو آبشاری رنگی رنگی ریخت
 برگای زرد و قهوه‌ای
 نارنجی و سرخ و نیلی

بارون ریز پائیزی، تو ناودونا رسوون شد
 ژاله کوچولوی نازنین
 از ترس سرمای غروب
 سوی خونه دسوون شد

زاغچه پهلو سفید جلوی ژاله می‌پرید
 قار قارکی بهش می‌گفت:



آی خنده، خنده، خنده!
آی خنده، خنده، خنده!
Āy xande xande xande!

بیاد گذشته‌ها

- دو مرد پیر با هم درد دل می‌کردند:
- این روزها حرف جوانها شده، سکس، الکل، رپ!
- آره راست می‌گی، دوره ما خیلی فرق می‌کرد.
- اون وقتها بیشتر حرف دختر بود و شراب و موسیقی!

Be yad e gozaštehā

- do pire mard bā ham dard e del mikardand.
- in rozha harf e jāvānha šode seks, alkol, rap!
- āre rāst migi, dorhe mā xili farq mikard.
- ān vaqthā bištar harf e doxtar bud o šarāb o musiqi!

Nevštan

- madrese xob bud?
- Āli!
- ce kār kardi?
- neveštan yād gereftam.
- ci nevešti?
- nemi dānam, hanuz xandan balad nistam.



نوشتن

- مدرسه خوب بود؟
- عالی!
- چه کار کردی؟
- نوشتن یاد گرفتم.
- چی نوشتی؟
- نمی‌دانم، هنوز خواندن بلد نیستم.

šokr gozāri

- xoš behālet ke majbur nisti yekšanbe hay e sard o siāh sobh e zod bolānd ši va be kelisā beravi.
- āre xodā rā šokr man āteistam.

شکر گذاری

- خوش به حالت که مجبور نیستی یکشنبه‌های سیاه و سرد صبح زود بلند بشی و به کلیسا بری.
- آره "خدا را شکر" من آته ئیستم!

postci

- mamman man postci bāzi kardam.
- ce xub cetori?
- toy sandoq e posti e hamhe hamsaye hā nāme andāxtam.
- āfarin vali nāme az kojā āvardi?
- az toy e kešoy e to hamānhā ey ke dorešān robān baste budi!

پستچی

- مامان من پستچی بازی کردم.
- چطور؟
- توی صندوق پستی همه همسایه‌ها نامه انداختم.
- آفرین، ولی نامه از کجا آوردی؟
- از توی کشوی تو، همونهائی که دورشون روبان بسته بودی!

Oltimātum (tahdid)

- mamman agar be man bastani nadi, toy e otobus mādar bozorg sedāt mikokam.

اولتیمانوم (تهدید)

- مامان اگر به من بستنی ندی، توی اتوبوس مادر بزرگ صدات می‌کنم.

Tamir e televizion

- xānum e sāheb xāne be tamir kār:
- xili bebaxšid mozāhem šodim, televizion dorost šod.
- tamir kar: moškelaš ci bud?
- hici faqat einak e man va šoharam bā ham avaz šode bud.

تعمیر تلویزیون

- خانم صاحبخانه به تعمیرکار:
- خیلی ببخشید مزاحم شدیم، تلویزیون درست شد.
- تعمیرکار: مشکلتش چی بود؟
- هیچی فقط عینک من و شوهرم باهم عوض شده بود.

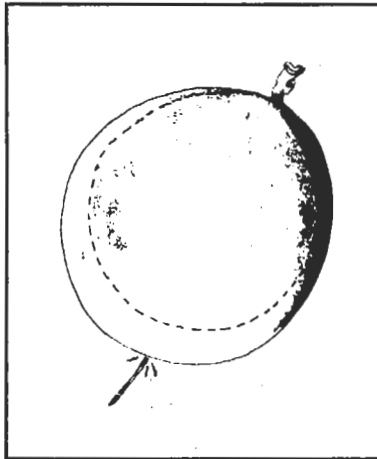
Bād konak e sehr āmiz

_ To be tamāšāci hā bādkonak e qermezi rā nešān mi dahi, sozani rā dar ān foro mikoni mi tarekad, ammā bāzham bādkonak ast va in bār sabz rang šode ast.

_ Ammā cetor?

_ To bādkonak sabzi rā toy e bādkonak qermez qarār mi dahi, bādkonak e sabz bāyad qadri az bādkonak e qermez kocektar b'šad tā yek fazāy e xāli beyn e do bādkonak vojod dāšte bāšad. Avval bādkonak sabz rā ke darun e bādkonak e qermez qarār dāde ei bād kon va ān rā bā nax beband. Ba'd bādkonak e qermez rā bād kon. Farāmoš nakon ke muq'e nemāyš, nur rā turi tanzim koni ke az bālā be roye bādkonak betābad, na az pošt, con agar nur az pušt betābad bādkonak e duvvomi dide mišavad.

_ To mitavāni az har rangi ke bexāhi estefade koni amma yādat naravad ke, sozan bāyad faqat bādkonak ro ey rā ke bozorg tar ast beterkānad.



بادکنک سحرآمیز!

_ تو به تماشاچی‌ها بادکنک قرمزی را نشان می‌دهی، سوزنی را در آن فرو می‌کنی. می‌ترسد، اما بازهم بادکنک است و این بار رنگ سبز شده است.

_ اما چگونه؟

_ تو بادکنک سبز را توی بادکنک قرمز قرار میدهی. بادکنک سبز باید قدری کوچکتر از بادکنک قرمز باشد تا یک فضای خالی بین دو بادکنک وجود داشته باشد. اول بادکنک سبز را که درون بادکنک قرمز قرار داده‌ای باد کن و آن را با نخ ببند. بعد بادکنک قرمز را باد کن. فراموش نکن که موقع نمایش، نور را طوری تنظیم کنی که از بالا بروی بادکنک بتابد، نه از پشت.

چون اگر نور از پشت بتابد، بادکنک دومی دیده می‌شود. تو می‌توانی از هر رنگی که بخواهی استفاده کنی. اما یادت نرود، که سوزن باید فقط بادکنک، روئی را که بزرگتر است بترکاند.

Name sehr āmiz!

Agar tavānesti pākat e nāme ei rā, bedun e ān ke dastat rā az ruy kāqaz bardāri, bekeši!

Deqat kon ke:

1- az har xat ykbār bištar medād rā nemi tavāni rad koni.

2- ammā sar e pakat mi tavand bāz bāšad.

نامه سحرآمیز!

اگر توانستی پاکت نامهای را، بدون آن که دستت را از روی کاغذ برداری، بکشی!

دقت کن که:

۱- از هر خط یک بار بیشتر نمی‌توانی مداد را رد کنی؛

۲- اما سر پاکت می‌تواند باز باشد؛



چاه عمیق

_ چاه کنی، سوراخی را به طول و عرض و عمق یک متر حفر نمود. چه مقدار خاک در آن باقی مانده است؟

Cāh e amiq

Cāh kani, soraxi rā be tol o arz e yek meter hafr nemod. Ce meqdār xāk dar ān bāqi mānde ast?

تخم مرغی

تخم مرغ

_ مادر بزرگی ۷ تخم مرغ رنگی را بین ۷ نواش طوری تقسیم کرد که داخل سبد یک تخم مرغ باقی ماند، چطور چنین چیزی ممکن است؟

Toxm e morq

- Mādar bozorg 7 toxm e morq e rangi rā byne 7 nave aš tori taqsim kard ke dāxel e sabad yek toxm e morq bāqi mād, cetor cenin cizi momken ast?

چند تا تیله!

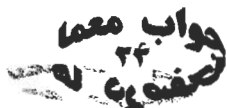
_ در کیسه‌ای ۱۲ تیله سیاه، ۸ تیله قرمز و ۶ تیله سفید وجود دارد. شما می‌خواهید سه تیله هم‌رنگ از کیسه در آورید بدون آنکه در کیسه نگاه کنید. کمترین مقدار تیله‌ای را که باید بردارید، برای این که مطمئن باشید که اشتباه نکرده‌اید چند تا است؟ بخاطر داشته باشید که حق برداشتن دانه دانه تیلها را ندارید.

Cand tā tile? - Mar kise ei 12 tile siāh, 8 tile qermez va 6 tile sefid vojod dārad.

Šomā mixāhid 3 tile hamrang az kise dar āvarid bedon e ānke dar kise negāh konid.

kamtarin meqdār e tile ei rā ke bāyd bardārid barāi inke motma'n

bāšid ke eštabāh nakardeid cand tāst?



nakone yeho qelefti sorbexori biofti!

parastoy e šetābun, qamzade o harāsun
tu havā carxaki zad harfy yavāšaki zad:
kafšāy žāle xob nis, taqsir e žāle ham nis!

zāqce e pahlo sefid az roy bāqā miparid
žāle kocolo xune resid
parasto ham parvāz konun donbāle dostāš
par kešid

pāhāy žāle xis bud
az lebāsāš āb mickid!

Sussan e Bahār, pāe'z e 95, سوسن بهار، پائیز ۹۵

Farah

doxtar e koceki bā muhāy siyāh mesele šab
va cšmhāy gowd siyāh, ke be cāhi bi āb mi
mānnad,
rāh miravad
az kenār e bāzi o šitanat va faryādhāy
šādmāne,
be tanhā ey gām bar midārad.
ba'le ke ou ham dost dārad bāzi konad
amā mitarsad rānde šavad!
ānhā hame mesle hamand va ou besyār
motafāvet
ānhā: yāne, sārā,
kāle, siv va peter nām dārand,
va ou nāmaš farah ast
va in mas'ale rā sāde tar nemi konad!

Mekā lind

faqat so'āl

miški so'edi balad nist
ou šāgerd e jadid ast
miški ehtiyāj be dastšo ey raftan dārad
miški be taraf e dar miravad
va moalem az ou soa'l mikonad
miški nemi tavānad javāb bedehad
amā moalem faqat miporsad
miški mi istad va šālvāraš rā xis mikonad.
miški ke 8 sāl rā be tāzegi tamām karde
dar šālvāraš jiš mikonad
hammhe kelās mixandad
va moalem āh mikešad, na!
miški ejaze mi yābad ke be xāne ravad
va māmān šoro'e be soā'l kardan mikonad
miški javāb nemi dahad
amā māmān faqat miporsad!

Mekā Lind مکا لیند

ژاله کوچولوی نازنین، جلوی پاهاتو ببین
نکنه یهو غلفتی سر بخوری بیفتی!

پرستوی شتابون، غمزده و هراسون،
تو هوا به چرخکی زد، حرفی یواشکی زد:
کفشای ژاله خوب نیس، تقصیر ژاله هم نیس!

زاغچه پهلوی سفید از روی باغا می‌پرید
ژاله کوچولو خونه رسید
پرستو هم پرواز کنون دنبال دوستاش پر کشید
پاهای ژاله خیس بود
از لباساش آب می‌چکید!

فرح

دختر کوچکی با موهای سیاه مثل شب
و چشمهای گود سیاه، که به چاهی بی آب می‌مانند،
راه می‌رود،
از کنار بازی و شیطنت و فریادهای شادمانه
به تنهائی و ساکت گام برمی‌دارد.
بله که او هم دوست دارد بازی کند.
اما می‌ترسد رانده شود!
آنها همه مثل همد و او بسیار متفاوت
برای همین آنها همه با همد و او به تنهائی دور می‌زنند.
آنها: یانه، سارا،
کاله، سیو و پتر نام دارند.
و او نامش فرح است،
و این مساله را ساده تر نمی‌کند!

مکا لیند

نقط سوال

میشکی سوئدی بلد نیست.
او شاگرد جدید است
میشکی احتیاج به دستشویی رفتن دارد.
میشکی به طرف در می‌دود
و معلم از او سوال می‌کند؟
میشکی نمی‌تواند جواب بدهد.
اما معلم فقط می‌پرسد
میشکی می‌ایستد و شلوارش را خیس می‌کند.
میشکی که ۸ سال را بتازگی تمام کرده
در شلوارش جیش می‌کند.
همه کلاس می‌خندد
و معلم آه می‌کشد، نه!
میشکی اجازه می‌یابد که به خانه رود
و مامان شروع به سوال کردن می‌کند
اما میشکی نمی‌خواهد جواب دهد.
اما مامان، فقط می‌پرسد!

"کنوانسیون اروپارسی"

از این شماره داروک، برخی مطالب آنرا به خط "اروفارسی" هم می‌نویسیم تا داروک برای آندسته از دوستانی که نمی‌توانند فارسی بخوانند هم قابل خواندن شود. اما ابتدا لازم است که "کنوانسیون اروپارسی" را بیشتر بشناسیم.

* * *

"کنوانسیون اروپارسی" یک مرکز علمی و فرهنگی مستقل است که در اوت ۱۹۹۳ برای تشویق و تسهیل تغییر الفبا و خط فارسی به لاتین پایه گذاشته شده است. نخستین نمونه این خط بنام "ارو فارسی ۱" تهیه و به ثبت رسیده است. تکمیل خط اروپارسی و قواعد نگارش آن، برگردان و نشر گنجینه ادبیات فارسی به این خط، تهیه و نشر برنامه‌های کامپیوتری، ادبیات کودکان و راهنماهای آموزش اروپارسی، از جمله فعالیت‌های کنوانسیون است.

اروفارسی یک خط با قاعده و ساده است. این خط از مشخصات فونتیکی زبان فارسی پیروی می‌کند. اروپارسی از چپ به راست و با حروف لاتین نوشته می‌شود. الفبای اروپارسی شامل ۲۹ حرف و یک علامت، علامت مکث، است. حرفهای با صدا، نوشته می‌شوند و همه حرفها تلفظ می‌شوند. هر حرف تنها با یک صوت تلفظ می‌شود. هر صوت تنها با یک حرف نوشته می‌شود، به استثنای OW.

Horuf e Bisedā:

حروف بی صدا:

حروف و اصوات

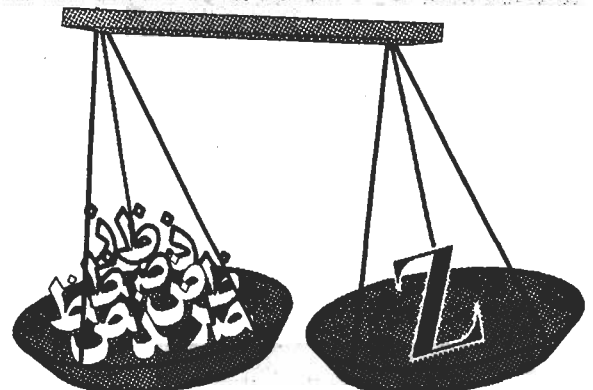
Mesāl	مثال	Urofārsī	فارسی عربی
Bānk	بانک	B, b	ب
Čang	چنگ	C, c	ع
Dast	دست	D, d	د
Farš	فرش	F, f	ف
Give	گیره	G, g	ج
Hile	حیله	H, h	ح
Jašn	جشن	J, j	ج
Kāhu	کاهو	K, k	ک
Leylā	لیلا	L, l	ل
Mādar	مادر	M, m	م
Namak	نمک	N, n	ن
Palang	پلنگ	P, p	پ
Qazā	غذا	Q, q	غ، ق
Rāh	راه	R, r	ر
Sang	سنگ	S, s	س، ص، ث
Šabnam	شبنم	Š, š	ش
Talāfom	تلاطم	T, t	ت، ط
Vorud	ورود	V, v	و (بیصدا)
		W, w	و (بیصدا)
Xāviār	خاویار	x, x	خ
Yāvar	یاور	Y, y	ی (بیصدا)
Zoqāl	ذغال	Z, z	ذ، ض، ظ
Žest	ژست	Ž, ž	ژ

Horuf va Asvāt

Horuf e bāsedā:

حروف باصدا:

Urofārsī	mesāl	fārsī e arabī
Ā, ā	Bābā, Āb	آ
A, a	Sard	فتحه
E, e	Fekr	کسره
O, o	Goft	ضمه
I, i	Plr	ی
U, u	Pul	و
OW	Mowlā	و



برای ارتباط با "کنوانسیون اروپارسی" و دریافت نشریه خط نو می‌توانید با آدرس یا شماره تلفن و فاکس زیر تماس بگیرید:

Eurofarsi Convention Tel & Fax (310) 475-4288
14431 Ventura Blvd#349
Sherman Oaks, CA 91423 - USA

از میان نامه‌های شما

خاله سوسن!

سلام و امینوارم خوب خوب باشی. من سارا م. هستم و ۱۳ سالم هست. چهار ساله به آلمان اومدم و شماره اول مجله شما را خوندم و خیلی خوشم اومد. خب من فارسی یک کمی یادم رفته و به کمک مادرم همه مجله را خوندم. داستان زندگی اقبال خیلی خوب بود. مرگش رو نمیگم، برای مرگش ناراحت شدم. مقصودم اینه که چقدر خوبه که این پسر که همسن و سال منم بود مبارزه می‌کرد که بچه‌ها راحت زندگی کنن و درس بخونن و مجبور نباشن کار بکنن. مادرم میگه منم میتونم همین کارها را بکنم. خوب البته نه مثل اقبال، ولی خلاصه منم میتونم بخاطر بچه‌هایی که بردگی میکنند توی مدرسه و جاهای دیگه فعالیت کنن.

من روی جلد مجله رو که عکس اقبال رو داره به اتاقم چسبوندم. هر وقت نگاهش می‌کنم از خودم می‌پرسم آخه چرا بچه‌ها باید کار کنن؟ مگه اینهمه کارگر بزرگ تو دنیا نیست که بچه‌ها مجبور باشن کار کنن؟ مادرم میگه کار بچه‌ها ارزوتره. برای همین پولدارها بیشتر دلشون میخواد که بچه‌ها براشون کار کنن. ایکاش دیگه اینجوری نباشه. اگه شما و مامانم و بزرگای دیگه به بچه‌ها کمک کنید، ما میتونیم کاری کنیم که بچه‌ها بجای کار برن مدرسه و درس بخونن و بازی کنن. مامانم خیلی سلام می‌رسونه. ما هر دوتا منتظر شماره بعدی داروک هستیم.

خداحافظ

سارا م. - آلمان

* * *

با سلامهای گرم به دوستان دست اندر کار فصلنامه داروک با مسرت زیاد داروک را خواندم و خوشحال از این که بالاخره نشریه‌ای پیشرو مخصوص کودکان چاپ شده است. این دقیقا چیزی بود که جای آن در این دنیای پر از زشتی و... تبعیض و بی‌حقوقی کودک خالی بود. می‌بایستی در مقابل اینهمه هجویات و سموم خودخواهی و پیشداوری‌ها و وطن پرستی که شب و روز از رادیو و تلویزیون و مطبوعات در تمام دنیا به خورد بچه‌ها داده می‌شود، قد علم کرد و برای بچه‌ها از خوبی‌ها و زیبایی‌هایی که هنوز هم در درون انسان‌ها و میان آنها وجود دارد سخن گفت.

در ضمن سخنی هم با خوانندگان عزیز داروک داشتم. همه ما به عناوین مختلف به همدیگر هدیه می‌دهیم، در جشن تولد و یا نقل مکان به خانه جدید و یا به خیلی مناسبت‌های دیگر. چه خوب می‌شود اگر برای مثال مقدار پولی را که برای خریدن هدیه می‌خواهیم اختصاص بدهیم بابت آبونمان شدن فصلنامه داروک بپردازیم و آدرس آن دوست را برای نشریه بفرستیم و از این طریق نشریه را به دست او برسانیم. به این وسیله هم این رسم جالب را بجا آورده‌ایم و در ضمن هدیه‌ای با ارزش و مفید هم به دوستان داده‌ایم.

با تشکر

آلمان - حمید ح.

* * *

سردبیر محترم داروک

ایشالله که حال شما خوب است! نشریه شما را دیدم، نشریه جالبی است دستتان درد نکند. البته من بعضی چیزهای آنرا ممکن است نپسندم. مثلاً همین خط فارسی و این که شما قصد دارید از "خط نو" استفاده کنید. مگر خط خودمان "کهنه" است که به "نوش" احتیاج داشته باشیم؟ اگر مساله این است که کودکان ایرانی در خارج زبان فارسی را نمی‌توانند خوب حرف بزنند و بخوانند، مشکلی است که باید فکری

بحالش کرد.

من خودم پدر دو فرزند ۱۱ و ۱۵ ساله هستم و هر دو فرزندم می‌توانند در سطح خودشان فارسی بخوانند. یعنی من و همسر من وقت گذاشتیم، الفبا یادشان دادیم، برایشان کتاب خواندیم، به فارسی حرف زدیم، ازشان خواستیم به فارسی نامه بنویسند. کار آسانی نبود، اما از نتیجه راضی هستیم. نشریه داروک را تقریباً بدون اشکال خواندند و خوشحال هم هستند. توصیه من این است که والدین دیگر همین روش را بکار ببندند، تا مشکل حل شود. زبان و خط فارسی ما، جزئی از فرهنگ ماست. نمی‌شود آن را به همین راحتی کنار گذاشت. آیا باید اشعار حافظ و سعدی و شاهنامه فردوسی را هم با "خط نو" بنویسیم که فرزندانمان بتوانند آنها را بخوانند. راستی اگر حافظ و سعدی و فردوسی زنده بودند، چه می‌گفتند؟

وقتشان را بیش از این نمی‌گیرم و انتشار داروک را به شما تبریک می‌گویم. اما به عنوان یک ایرانی و پدر خانواده انتظار دارم که قدری به این مساله فکر کنید و از نشریه‌تان به خانواده‌های ایرانی بگویند که زبان فارسی را به فرزندان‌شان آموزش بدهند.

موفق باشید

نروژ - ابراهیم ن.

* * *

پاسخ داروک

دوست عزیز آقای ابراهیم ن!

با تشکر از اظهار لطف‌تان به "داروک"! قبل از هر چیز در جواب سوال شما در مورد حافظ و سعدی باید بگویم که بنظر من اگر آنها زنده بودند بیشک ترجیح می‌دادند که اشعارشان به متداولترین زبان دنیا نوشته و یا ترجمه شود تا اکثریت ساکنین کره خاکی، و نه فقط "ایرانیان"، از آن بهره‌مند شوند.

بقول خواجه حافظ:

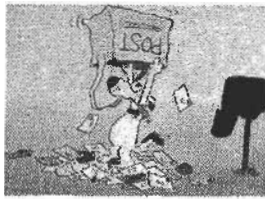
بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش

که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد

اما در مورد بکارگیری "خط نو" بحث و حرف بسیار است و از حوصله این مختصر خارج. من فقط به سه نکته در این زمینه اکتفا می‌کنم: ۱- خارج از اراده شما و من، بسیاری از پدر و مادرها به بچه‌هایشان فارسی یاد نداده‌اند و یا بچه‌ها راضی نبوده‌اند و ضروری نمی‌دانستند که یاد بگیرند. و این مسالهای است که من هیچ ایرادی به آن ندارم. بعکس موافق پدر و مادری هستم که با واقع نگری و دین تفاوت عظیم خط و سبک نوشتن فارسی، با آنچه که کودک در محیط زیستش یاد می‌گیرد، به او فشار نیاورده‌اند. بعلاوه به کودکی که حتی رنگ ایران را ندیده، ولی به این خاطر که پدر و مادرش ایرانی هستند و علاقمند به زبان و خط فارسی تحت فشار قرار می‌گیرد که بخاطر آنها این زبان و خط را فرا بگیرد، هم حق می‌دهم که علاقهای نشان ندهد؛

۲- از طرف دیگر اما همانطور که فراگیری زبان نوشتاری فارسی برای کودکان خارج از ایران مشکلی واقعی است، تکلم این کودکان به زبان فارسی هم بدلیل ارتباط با پدر و مادر و فامیل واقعیتی روزمره است. و این کودکان حتی بطور شکسته بسته هم که شده زبان فارسی را به این خاطر بکار می‌گیرند. استفاده از "خط نو" به فراگیری زبان گفتاری آنها کمک می‌کند و امکان آشنائی‌شان با "ادبیات فارسی" و فارسی نوشتاری را فراهم می‌آورد. توجه به تعداد کودکان ایرانی در این کشورها و سهولتی که این کار برای فراگیری زبان آنان در سطح "آدم یاسواد" نه "ممل آمریکائی" فراهم می‌آورد، ارزش فلان کردن شیوه نگارش رایج فارسی برای آشنائی با زبان و ادبیات آن را روشن می‌کند؛ ۳- بقول دانی جان ناپلئون: دروغ چرا و از شما چه پنهان، نوشتن فارسی به لاتین حتی برای خود من و شما هم ساده‌تر از عربی نوشتن

ادامه در صفحه ۴۴



نامه های رسیده

کانادا

* منیژه: هر دو نامه و وجه ارسالی شما را دریافت کردیم. داروک برایتان ارسال شد. اظهار لطف شما به داروک، باعث خوشحالی ما است.
* شیوا م.: نامه صمیمانه شما را دریافت کردیم. متشکریم. همانطور که می بینید از این شماره "خط نو" را بکار گرفته ایم. از همکاری شما در زمینه توزیع داروک در کانادا بسیار خوشحال خواهیم شد. در این مورد برایتان جداگانه نامه می نویسیم. خوش و موفق باشید.

آلمان

* سارا م.: خاله سوسن هم به تو و مامان عزیزت سلام می رساند. نامهات در همین شماره داروک چاپ شده است. شماره بعدی را هم برایت می فرستیم. امیدواریم باز هم برایمان نامه بنویسی. مامان را ببوس!
* سعید: همانطور که خواسته بودید داروک را برایتان ارسال کردیم. موفق باشید.
* حمید ح.: نامه پر از لطف شما را دریافت کردیم و بخشی از آن را در همین شماره به چاپ رساندیم. همکاری دوستانه عزیزی مانند شما باعث خوشحالی ماست. موفقیت و خوشی شما را آرزو می کنیم.
* ناصر م.: خوشحالیم از اینکه از داروک خوش آمده. داروک نشریه دوستانه عزیزی مانند توست. سعی کن برایش مطلب بنویسی و آنرا به دوستان هم معرفی بکنی. این بهترین کمکی است که می شود به داروک کرد. موفق باشی.

فنلاند

* عبدل گ.: نامه صمیمانه شما را دریافت کردیم و جواب آن را هم فرستادیم. از پیشنهادات، همکاری ارزنده و اظهار لطفتان متشکریم.
* امیر ناظری: نامه شما رسید. امیدواریم در انتشار نشریهتان موفق باشید. خوب است دقیقتر بنویسید که به چه مطالبی، به زبان سوئدی، نیاز دارید تا در صورت امکان برایتان پست شود.

نروژ

* ابراهیم ن.: از اظهار لطفتان به داروک متشکریم. نامه شما را در همین شماره داروک چاپ کرده ایم و توضیحات کوتاهی هم در مورد "خط نو" و نظرات شما داده ایم. سلامتی و موفقیت شما و خانوادهتان را آرزو می کنیم.
* علی موسیوند: تقاضای اشتراک و وجه ارسالی شما دریافت شد.

* ناهید: بخشی از نظرات شما درباره یک نشریه خوب کودکان مورد قبول ما هم هست. اما با بخش دیگر نظراتتان درباره مذهب موافق نیستیم و داروک را به تربیونی برای تبلیغ مذهب و خرافات آن تبدیل نمی کنیم. تلاش ما اینست که آخرین دستاوردهای مدرن جامعه بشری در زمینههای مختلف را به

کودکانمان بیاموزیم، آنها را با حقوقشان آشنا کنیم و انتظارشان از زندگی را مرتباً بالا ببریم. آیا واقعا فکر می کنید که آموزش خرافات مذهبی جایی در این میان دارد؟
* بهروز ن.: وجه ارسالی و نامه شما را گرفتیم. از همکاری صمیمانه شما بسیار سپاسگزاریم. خوش و موفق باشید.

آمریکا

* دیوید هیرش (کتابخانه تحقیقاتی یو سی ال ای کالیفرنیا): نامه محبت آمیز شما را دریافت کردیم. همانطور که خواسته بودید از این پس داروک را برایتان ارسال می کنیم.
* کامران دانشور (کنوانسیون اروپارسی): از اظهار لطف شما به داروک بسیار متشکریم. همچنان که می بینید تلاش کرده ایم از این شماره بخشی از مطالب نشریه را به خط "اروفارسی" بنویسیم و امیدواریم که حجم نوشتههای "اروفارسی" در شماره های بعدی از اینهم بیشتر شود.

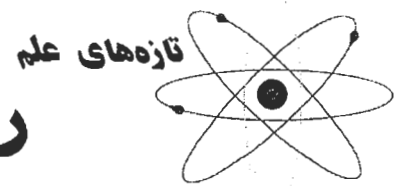
سوئد

* جمشید ف.: داروک به آدرسی که خواسته بودید، پست شد. از اظهار لطف و محبتتان متشکریم.
* مینا: نامهات را خواندیم و از اینکه از داروک خوش آمده، خوشحال شدیم. «ماجراهای خواب آلود» را سوسن بهار می نویسد. امیدواریم قصه های تو هم در داروک چاپ شود. داستان عزیزت را می فشاریم.
* سیترون آب.: تقاضای اشتراک و وجه ارسالی شما دریافت شد. قطعاً تاکنون شماره اول داروک به دستتان رسیده است. موفق باشید.
* گیتی ف.: تقاضای اشتراک و وجه ارسالی شما دریافت شد. متشکریم.
* ا. علینیا: نامه شما هم برای ما "جالب و خوشایند" بود. داروک را برای آشنای شما در آمریکا هم فرستادیم. خوش و موفق باشید.

* منوچهر د.: نامه دوستانه و علاقه شما به همکاری با داروک ما را بسیار خوشحال کرد. قطعاً ایده ها و تجربیات شما به پیشبرد بهتر کارهای داروک کمک خواهد کرد. خوش و موفق باشید.

دانمارک

* صفا (نشریه جوانه): نامه دوستانه و محبت آمیز شما را دریافت کردیم و جواب آن را برایتان فرستادیم. آرزوی موفقیتتان را داریم.
* هیوا: مطلبی که برای داروک فرستاده بودید را دریافت کردیم. از همکاری صمیمانه شما سپاسگزاریم. کوچولویان را از طرف ما ببوسید.



تازه‌های علم

ریاضیات طبیعت

مارپیچی را می‌توان در کهکشان دید، مارپیچی مرکب از میلیاردها ستاره که بدور یک هسته مشترک می‌چرخند. اگر پروازکنان از فضا به زمین حرکت کنیم باز هم مارپیچ اولین شکلی است که خواهیم دید. حرکت موجها دایره‌ای است و زمین در یک حرکت مارپیچی بدور خود و خورشید در حال حرکت است. اگر به همه اینها از نزدیک و با چشم مجهز نگاه کنیم، مشاهده می‌کنیم که طوفان‌های دریا و هوا بصورت ذرات ریز مملو از آب و کلرور هیدروژن مارپیچ وار بدور خود می‌چرخند.

مارپیچ در تمامی شکلها، سلولها، و سلولوزهای حیوانی و گیاهی وجود دارد. اگر به گلبرگ گل آفتاب گردان یا میکروسکوپ نگاه کنیم، می‌بینیم که از مجموعه مارپیچ‌های زیبایی تشکیل شده است. هنوز هیچکس نتوانسته دلیل محکمی در مورد این پدیده ارائه دهد. دانشمندان پذیرفته‌اند که بمحض این که جنین شکل می‌گیرد، در حرکتی مارپیچی به حیات خویش در درون رحم ادامه می‌دهد. تجزیه‌های سلولی نشان داده است که فرم مارپیچی دارند. تمامی ارگانیزم‌های زنده، مولکولهای "د. ان. آی" مارپیچی‌ای دارند که خصوصیات ژنتیکی را که برای ساختن سلول و یا ارگانیزم جدید لازم است حمل می‌کنند.

علیرغم این که "مارپیچ" متداول‌ترین شکل است، اما تنها شکل هندسی موجود در طبیعت نیست. اشکال ساده دیگر هندسی هم بوفور طبیعت موجودند. سه گوش در گیاهان بسیاری دیده می‌شود. سیلکون خاک بوضوح سه گوش است. در گیاهان عظیم الجثه هم می‌توان سه گوش را دید. ساقه ستارگرستها بعنوان مثال سه گوش است. در مورد قانون می‌توان از فرم مثلث متساوی الاضلاع (سه گوش) که تمامی ضلعها و یا پاهایش باهم مساویند) اسم برد.

فرم چهار گوش در دنیای ژئولوژی (زمین شناسی) متداول است. جایی که تیپهای مختلف مایعات، کریستال‌های مکعبی تشکیل می‌دهند. یکی از مشهورترین اینها بلورهای نمک است. هر دانه نمک یک تاس کوچک یا تکه‌ای از یک تاس است.

اما فرم پنج گوش در طبیعت کمیاب است و یکی از نادر طبیعت بحساب می‌آید. و کسی هم نمی‌داند چرا؟ بعضی گلها، مثل برگ تاج خروس، پنج گوش است. غیر از این تقریباً دیدن پنج گوش در گیاهان محال است. اما در

ساده‌ترین فرمولها کلید پیشرفته‌های علمی را بدست می‌دهند. شکل‌های هندسی فقط در کتاب‌های مثلثات (ژئو متری) و مغزهای متفکر ریاضی وجود ندارند، بلکه در اطراف ما و تمامی زوایای طبیعت پنهان هستند. همان فرآیندی که فرم کوچکترین مولکول DNA را تعیین می‌کند، در مورد بزرگترین کهکشانها هم صادق است. اینها فرمهای نهفته در طبیعت‌اند.

البته تمامی شکل‌های هندسی در طبیعت عمومیت ندارند، فقط در گیاهان است که می‌شود تمام اشکال هندسی را باز یافت.

طبیعت چرخیدن را دوست دارد.

مارپیچ، یکی از متداول‌ترین و محبوب‌ترین فرمهای طبیعت است. این فرم، همزمان موثر و ساده و همه جانبه است. بعنوان مثال، فرم مارپیچی حلزون‌ها به آنها امکان داشتن یک خانه مناسب را به ساده‌ترین وجهی می‌دهد. این فرم مارپیچی "دو برابر" است که خصوصیات ژنتیکی مولکول DNA را در یک ساختمان محکم و ماندنی حفظ می‌کند. شکل مارپیچی در تمامی طبیعت وجود دارد، از کوچکترین مولکولهای طبیعت تا گردبادهای شدید و کهکشانهای لایتنهای.



مارپیچ هسته زندگی است

یک دانشمند جلبک شناس آمریکائی، زمانی قطره بارانی را به یک کتاب بی‌انتهای ریاضیات تشبیه کرده بود. شاید این در وحله اول عجیب بنظر بیاید، اما اگر یک قطره آب دریا و یا دریاچه را در یک صبح زود بهاری زیر میکروسکوپ نگاه کنید، دقیقاً همین احساس را پیدا خواهید کرد. وقتی که به شکل‌های جالب و ریز هندسی رشته‌های یک جلبک نگاه می‌کنید هم همین احساس را خواهید داشت. چرا که در این ذرات کوچک همه چیز وجود دارد، از دایره گرفته تا مثلث و مارپیچ و ستاره.

فقط زیر میکروسکوپ نیست که آدم شکل‌های هندسی را می‌بیند، عظیم‌ترین فرماسیون‌ها و ساختمان‌ها می‌توانند طبق الگوی هندسی ساخته شده باشند. بعنوان مثال فرم

اشاره کرد. "گیانتس کاوس وی" در نزدیکی "آنتریم"، واقع در ایرلند شمالی، با بیش از سی هزار شش گوشش بهترین مثال در اینمورد است.



شش گوشها محبوب طبیعت اند.

درست مثل ماریچها، شش گوشها فرمهای ابدی تعداد زیادی از عناصر طبیعت هستند. بعنوان مثال دانههای شش گوش برف، قدرت چرخش فراوانی دارند. علیرغم شباهت ظاهری، نمی توان حتی دو دانه برف شکل هم پیدا نمود. شش گوشها در دنیای زمین شناسی هم بوفور یافت می شوند. بهترین مثال کریستالهای سفید درون سنگهای گوهی است که تقریباً در همه سنگها یافت می شود. همچنین در بین ارگانسیمهای زنده، بین گلهای شش پر و کندوی زنبور عسل نیز وجود دارد.



دایره ساده ترین شکل است

طبیعت فقط از شکلهای گوشه دار تشکیل نشده است. شکل ساده دایره در بسیاری از جنبه های طبیعت بوفور یافت می شود. هر دو شکل گرد، "دایره" و نزدیکترین خویشاوندش "کره"، نزد ستاره شناسان و بوتانیست ها شناخته شده و محبوبند. بسیاری از ستاره ها، سیاره ها و دانه های گیاهی بشکل دایره و کره اند. تخم های اکثر حیوانات، در حالتی کروی قرار دارند تا وقتی که نطفه در آنها بسته شود، مثل زرده تخم مرغ. در دنیای مایعات و جامدات کریستالهای دایره وجود ندارد. در صورت وجود، حاصل هزاران سال سفته شدن توسط آب مثل مروارید صیقل داده شده اند.

باید گفت که "گردها" عموماً در جاهائی یافت می شوند که بایستی به موثرترین و ممکن ترین شکل چیزی را بصورت کپسول در آورد. یعنی جایی که آدم باید کمترین ماتریال را برای ساختن سطح بکار گیرد، پدیده به هسته قدرت می دهد. همزمان شکل گرد یکی از موثرترین اشکال

ستاره های دریائی و هشت پاها فرم پنج گوش، فرم عادی است. هرچند سخت است که در مورد هشت پاها شکل پنج گوش را دید. آنها در زیر شکل گرد سطحی شان، پنج گوشهای زیبائی را پنهان کرده اند.

یکی از دلایل کمیابی پنج گوش در طبیعت می تواند زاویه ۱۰۸ درجه اش باشد که عددی غیر قابل تقسیم نسبت به ۳۶۰ است. و همچنین سخت بودن ترکیب آن نسبت به پرنسیپهای هندسی متداول، چیزی که باعث می شود بعنوان مثال ما آدمها مجبور باشیم توسط ابزار و محاسبات دقیق، زاویه هایش را بسنجیم.

کمیابی پنج گوش در طبیعت دلیل این شده که پنج گوش همیشه بعنوان سمبلی منفی بکار رود. بعنوان مثال ستاره پنج پر "پنتا گرام" که سمبل محبوب بین فرمهای مختلف اوکولتیسم است، سمبل ویژه گرایشات خرافی مختلف است.

فرمهای سه گوش و چهار گوش و پنج گوش

جزو فرمهای کمیاب در طبیعت هستند.

سه گوش را فقط در دنیای گیاهان می توان یافت.

چهار گوشها به دنیای زمین شناسی و شیمی اختصاص دارند. مثل بلورهای نمک.

پنج گوشها از نادرترین اشکال هستند. در حالت نهائی پنج گوشها فقط در سه موجود طبیعت وجود دارند: در یک نوع نادر کریستال با سطح پنج گوش، در گلهای پنج پر تاج مانند و در ستاره های دریائی پنج بازو و خانواده شان.



زنبورها معماری زیبائی دارند

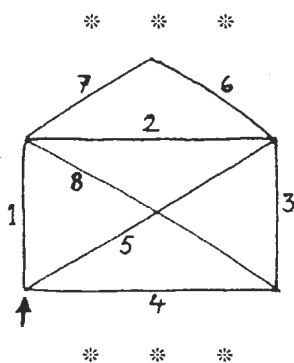


بر عکس فرم پنج گوش، شش گوشها در طبیعت فراوان و محبوب اند. هم نزد گیاهان و هم مایعات. زنبورها بعنوان مثال خانه های مومی شان را با شش گوش می سازند. دلیل منطقی ای برای انتخاب شش گوش در طبیعت و نزد انسان وجود دارد. اگر می خواهید منطقه ای را به سلولهای تقسیم کنید، در صورت شش گوش بودن آن به کمترین ماتریال نیازمندید. طبیعی است که سه گوش و چهار گوش هم تقسیم پذیرند، اما در هر صورت مقدار بیشتری ماتریال برای تقسیم آنها لازم است. شش گوشها در زمین شناسی هم متداولند. بعنوان مثال می توان به ستونهای سنگ سیاهی که در محل مواد سیال آتشفشان بوجود می آیند

ادامه از صفحه ۱۷

(جواب معماها)

- معمای اول: هیچ خاکی باقی نمانده است.
- معمای دوم: کوچکترین نوه تخم مرغ را با سبدش گرفت.
- معمای سوم: چون در بدترین حالت، ۲ تیله قرمز، ۲ سفید و ۲ سیاه بیرون خواهید آورد. هفتمین تیله، سومی از هر یک از رنگ‌ها می‌تواند باشد.



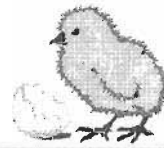
(Javāb e moammā hā)

- Moammāy avval: hic xāki bāqi namānde.
- Moammāy dovzum: kocektarin nave toxme morq rā bā sabadaš gereft.
- Moammāy sevvum: con dar bad tarin hālat 2 tile qermez, 2 tile sefid, 2 tile siāh birun xāhid āvard, tile šomāre 7, sevvumi e har yek az rangha mitavānad bāšad.

* شماره سوم داروگ، ویژه ادبیات کودک است. قصه‌ها و شعرهای خود را برای داروگ بفرستید.

* آخرین مهلت دریافت قصه‌ها و شعرهای شما، برای درج در داروگ شماره ۳، دهم دسامبر است.

برای مرکزیت دادن و ثقل دادن به سطوح است. زرده تخم مرغ بهترین مثال در این مورد است. این تمرکز بحدی محکم و کافی است که پوسته نازک تخم مرغ می‌تواند جنین (جوجه مرغ) را درون خویش حفظ کند.



شکلهای گرد ساده و محکمند.

دایره‌ها، گلوله‌ها و بیضی‌ها، آندسته از ساده‌ترین شکل‌هایی هستند که طبیعت قادر به ایجادشان است. وقتی که یک "توکا" لانه‌اش را با گل و لای می‌سازد، بدور خودش می‌چرخد. گل رطوبت دارد و بدین خاطر توکا می‌تواند یک لانه کاسه‌ای و گرد عالی بسازد. بهمین ترتیب بسیاری از پدیده‌های فیزیکی تندرسی دارند که طبق آن می‌توانند ماده را در فرمی قرار دهند که سطح انرژی بسیار کمی داشته باشد، یعنی "گره". این پدیده در تمامی موارد صادق است، از سیاره‌ها گرفته تا ستاره‌ها و حتی حباب‌های صابون.

ادامه از صفحه ۲۰

است. باور نمی‌کنید؟ امتحان کنید. من از این بابت از دوستان "کنوانسیون ارو فارسی" صمیمانه متشکرم. هرچند که هنوز خوب یاد نگرفته‌ام که فارسی را لاتین بنویسم، ولی استفاده از کامپیوتر با این خط برایم بسیار ساده‌تر شده است.

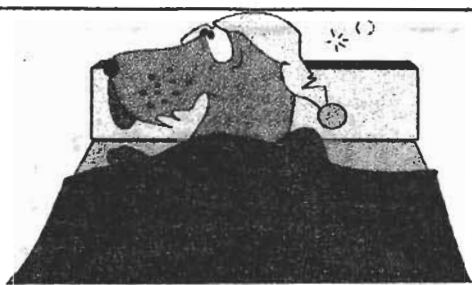
موفق باشید — سوسن بهار

ادامه از صفحه ۲۶

انسانی از دیدن آن بدرد می‌آمد. آئی فریاد! این چه وضعی است! خودتان می‌گوئید می‌توانید دوچرخه سواری کنید، بعد خودتان غنچه‌های نوشکفته ما را این چنین پرپر می‌کنید. آخر چه کسی گفته که دوچرخه سواری و لذت بردن از طبیعت جرم است؟

اینها و خیلی حرفهای دیگر، چیزهایی بود که مردم آنروز در "پارک چیتگر" می‌گفتند. می‌بینید دوستان من، می‌بینید همسن و سالهای شما در آنسوی کره خاکی چه زمستان سردی را سپری می‌کنند؟ از حق همسالانتان دفاع کنید و صدای آنها را بگوش همه کسانی که از "حقوق کودک" دفاع می‌کنند برسانید.

خواب آلود



Bālo

Xābālud

Dāštīm bāzi mikardim ke bo ye kabāb picid tuy damāqemān.

Bāzi mikardiym ke masallan rābinhud va dustānaš hastim. Az barg hā ye deraxt barāy xodeman kolāh dorost kardeh budim va bā cobhā ye nāzok va nax tir kamān. Dorost o hesābi e'in e rāhzan ha šodebudim.

Be qazā ke residim, cang zadim va har kodāmēmān yek rān bardāštīm.

Man bā har do dastam do tāraf rāni rā gerefte budam, hāla gāz nazan ky bezān, ama ce gošte seft o bad maze ei bud buye kāqaz midād va har ch e dandanhāyam rā iyštar dar ān foro mikardam, hālam byštar beham mixord. Bacch hā ye digar saxt mašqole xordan budand.

Bā xodam fekkar kardam hattman barrh e man xili qāqaz va pārce xorde ke goštaš seft šode.

Buy kabab ānqadr xošmāze bud ke tasmim gereftam, maze kaqaz o pārce ke hic agar gošt az sang ham bāšad Bexoramash.

Pāšo baz ham madrese at dyr myšavad.

Češmhayam rā ke bāz kardam dydam, do tarafe lāhāfam rā dodasti gerefteam va dāram gāz mizanam. Lāhāfam xys šode bud va dahanam mazyze badi mydād. Šab e qabl har ci māmman

داشتیم بازی می‌کردیم که بوی کباب پیچید تو دماغمون. پسر خالطام گفت: بدوین بریم.

قرار بود مامان کبابها رو مثل توی فیلمها و قصصها درست کنه، ما هم بازی می‌کردیم که مثلاً رابین هود و دوستاشیم. از برگای درخت برا خودمون کلاه درست کرده بودیم، با چوبهای نازک و نخ هم تیرکمون و درست و حسابی عین راهزنها بودیم. چنگ زدیم و هر یک رانی را برداشتیم. با دوتا دستام دو طرفش را گرفتم و به دهنم بردم. حالا گاز نزن کی گاز بزن. اما چه گوشت سفت و بد مزه‌ای بود. مزه کاغذ می‌داد. هر چی که دنونامو بیشتر فرو می‌کردم، انگار حالم بهم می‌خورد، بچه‌های دیگه سخت مشغول خوردن بودن. با خودم فکر کردم حتما بره من خیلی کاغذ و پارچه خورده بوده. بوی کباب اینقدر اشتها آور بود که تصمیم گرفتم مزه کاغذ و پارچه که هیچ، آگه گوشته از سنگ هم باشه بخورمش.

— پاشو بازم مدرسه‌ات دیر میشه.

— چشمامو که باز کردم دیدم دو طرف لحافمو دو دستی گرفتم و دارم گاز می‌زنم. لحافم خیس شده بود و دهنم مزه بدی می‌داد. شب قبلش هر چی مامان صدام زده بود پاشو کبابتو بخور، از خستگی نتونسته بودم چشمامو باز کنم.

sedām zade bud pāšo kabab bexo,r az xastegi natavānešte budam češmhāyam rā bāz konam.

ادامه از صفحه ۲۰

و در مورد کشور خوشان بهم دیگر پز می‌داند، آمریکائی یک عالمه دلار پاتین ریخت و گفت: ما در کشورمان دلار زیاد داریم. ترک هم یک مشت لیره (این واحد پولشان است — رو به امیلیا) ریخت پاتین و گفت ما هم از اینها در کشورمان زیاد داریم. نویت به سونلی که رسید، ترک را از بام پرت کرد پاتین و گفت: ما از اینها در کشورمان زیاد داریم. کارین و امیلیا شروع به خندیدن کردند. امیلیا گفت این بهترین جوکی بود که تا بحال شنیدم. و امینه به بشقابش، با رنگ سرخ شده و از ترس این که زیر گریه نزنه، نگاه کرد. اما در هر حال او کمی خوشحال بود، چرا که برای اولین بار دور میزی با دیگران نشسته بود و به نظر می‌آمد که با دیگران جمع است. به معلمش گفت: بله خوب بود. و اضافه کرد اما آنها بامن حرف نمی‌زدند. — تو با آنها حرف زدی؟ — نه.

— خوب پس. اینگرید اینرا گفت و بطرف پدر و مادر امینه برگشت. حالا دیگر مادر امینه احساس کرد که باید چیزی بگوید. با سونلی نسبتاً بد گفت: این مساله را در مدرسه قبلی امینه در موردش مطرح نکردند. جایی که سونلی یاد گرفت. آنجا آنها می‌گفتند که امینه، بدنبال لغت به شوهرش نگاه کرد و گفت کمک خواه — شوهرش گفت: گرم و صمیمی — است. این را گفت و به جلو خزید. امینه رویش را برگرداند. فکر می‌کرد چقدر بد است

که پلتر و مادرش با لهجه غلیظ ترکی، سونلی را حرف می‌زدند. این مساله باعث می‌شد که دیگران فکر کنند آنها نمی‌توانند بخوبی بقیه فکر کنند.

— و بسیار باهوش، پدر امینه ادامه داد.

اینگرید، با حالتی عصبی، کاغذهایش را مرتب کرد: هیچ اشکالی در شخصیت امینه وجود ندارد، این را با دستپاچگی اضافه کرد. ولی من با معلم زبان مادریش صحبت کرده‌ام و هر دو نظر داریم که خوب است امینه هفتای یکبار نزد روانشناس مدرسه برود.

امینه فریاد زد: من پیش هیچ روانکاری نمی‌روم. و خودش تعجب کرد که جرات کرده این کار را بکند.

اینگرید گفت: من درک می‌کنم. طبیعی است که من تو را مجبور نمی‌کنم، اما مگر نه این است که خیلی خوب می‌شد اگر تو می‌توانستی...

امینه گفت: نه! من احتیاجی به رفتن نزد هیچ روانکاری ندارم، برای این که من هیچ مشکلی برای رابطه با انسانهای دیگر ندارم. این تمامی کله زردهای لعنتی این کلاسند که...

اینجا دیگر اینگرید شروع به عصبانی شدن کرده بود: ما بطور واقعی یکسری قوانین در این مدرسه داریم...

امینه فریاد زد: من به قوانین مدرسه‌تان می‌شاشم و حتی یکروز دیگر هم در این مدرسه قدم نمی‌گذارم. و پس از گفتن این حرف به طرف در دويد، چرا که نمی‌خواست اجازه دهد اینگرید اشکهایش را ببیند. از وسط کریدور دويد، جایی که ماریا نشسته بود و منتظر نویتش بود، در حیاط تاریک و سرد مدرسه بود که اشکهایش مثل قطره‌ای باران شروع به باریدن کرد.

Do carxe savāri

Bace hā salām!

Man ammu Hidar hastam, hāl e šomā xub ast? Omidvāram ke hāletln ham ye šomā xob bāšad. Man «Dārvag» rā didam va az ān xošam āmad. Behamin xāter feker kardam cizi barāye šomā dar «Dārvag» benevisam, hamintowr bā xodam yek o be do mikardam ke ci benevisam, yekadafe' be xāteram resid xāterh ei az vaz'eiat e bace hā ey ke dar iran zendegi mi konnand bexosos doxtaran, rā barā ye āndaste az šomā ke dar xārej az irān be donyā āmadeid va hanuz in kešvar rā nadideid benevisam. Dar pāytaxt e iran ke tehrān bāšad ba'd az koli jar o bahs bar sar e in masa'l e piš e pā oftāde ke āyā doxtarān haq e docarxe savāri dārand yā na? Va āyā in kār az nazar e eslām harām (mamnu'e) ast yā halāl (āzād) va āyā dar 1400 sāl e piš doxtarān savār e docarxe mi šodand yā na va aslan ānzamān docarxe bude ast ya na? Belaxare ejāze dāde šod ke doxtarān (va kolan xānomhā) bā in šart ke hejāb xod rā hefz konnand, dar jā ey benām e «pārk e citgar» ke taqriban 30 kilometri ye tehrān ast, mi tavānnand docarxe savāri konnand. Azizān e man nemi dānid doxtarhā ce zoqi kardand xob haq ham dāštand, tasavvor konid bā in hame mahrommiati ke dar jame'h irān barāy doxtarān vojūd dārad, inke yek roze ta'til hamrāh bā xānevāde dar pārk e zibāy citgar ānham vaqtike mitavānand docarxe savāri konand, ce jazābiyati dārad. Avvalin jome' bad az tasmim e sāhebān māl o jān e mardom dar irān, ānhā ey ke dastešān be dahanešān miresid va docarxe ei dāštand (con xilihā tavānā ey xarid e docarxe rā nadārand va aslan aksariat e mardom nemitavānnand be citgar beravand) be pārk raftand va be xosos be doxtar bace hā xili xoš gozašt.

Amma hafte sevvom ya cehārom bud ke cešmetān ruz e bad nabinad, eddh ei bnam e «ansār alhosyen» nazdike zohr, dorost zamani ke bace hā qarq e dar bāzi o nešāt budand, be pārk rixtand va šoroe' kardand be vozu gereftan (šostane dast o sorat qabl az namāz xāndan) va namāz xāndan. Nemāyš e ajibi bud ba'd az namāz, hodud e 200 nafar bar motor hāyšān savār šodand va bā sar o sedā va faryad e «alāh o akbar, x'mene ei rahbar» va «docarxe savāri, farhang e āmrīkā ey» be mardom hammle kardand. Cand tā az docarxe hā rā xord kardand. Doxtarān 10 tā 18 sāl e rā be jorme docarxe savāri kotak zadand. Bazi az in doxtaran kocek o bigonāh dar hālike az āranj va zānu hāyešān xon mi āmad va mi geristand be xane raftand. Sahne ye qam angizi bud va del e har ensāni az didan e ān bedard mi āmad. Āy faryād! in ce vaz'e'st! Xodetān migoeyd mi tavānid docarxe savāri konid, ba'd xodetān qonce hā ye now šekofte mā rā incenin par par mikonid? āxar ce kasi gofte ke docarxe savāri va lezat bordan az tabia't jorm ast?

Inhā va xili harfhā ye digar cizhā ey bud ke mardom ān ruz dar «pārk e citgar» mi goftand. Mibinid dostān e man, mibinid ham sen o sāl hāy šomā dar ānso ye korrr xāki ce zemeštān e sardi rā separi mi konnand? az hoqoq e hamsālānetān defāe' konid va sedāye ānān rā beguš hame kasāni ke az «hoqoqe kodak» defāe' mi konnand beresānid.

دوچرخه سواری

بچه‌ها سلام!

من عمو جیلر هستم، حال شما خوب است؟ امیدوارم که حالتان همیشه خوب باشد. من "داروگ" را دیدم و از آن خوشم آمد. بهمین خاطر فکر کردم چیزی برای شما در "داروگ" بنویسم. همینطور با خودم یک و بدو می‌کردم که چی بنویسم، یکدفعه بفکرم رسید خاطره‌ای از وضعیت بچه‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند، بخصوص دختران، را برای آن دسته از شما که در خارج از ایران دنیا آمده‌اید و هنوز این کشور را ندیده‌اید بنویسم.

در پایتخت ایران که تهران باشد بعد از کلی جر و بحث بر سر این مساله پیش پا افتاده که آیا دختران حق دوچرخه سواری دارند یا نه و آیا این کار از نظر اسلام حرام (ممنوع) است یا حلال (آزاد) و آیا در ۱۴۰۰ سال پیش دختران دوچرخه سوار می‌شدند یا نه و اصلا آنزمان دوچرخه بوده است یا نه؟ بالاخره اجازه داده شد که دختران (و کلا خانمها) با این شرط که حجاب خود را حفظ کنند، در جایی بنام "پارک چیتگر" که تقریباً ۳۰ کیلومتری تهران است، می‌توانند دوچرخه سواری کنند. حتی بعضی از روزنامه‌ها کورویکی محل را هم کشیدند. عزیزان من نمی‌دانید دخترها چه ذوقی کردند. خب حق هم داشتند، تصور کنید با این همه محرومیتی که در جامعه ایران برای دختر وجود دارد، اینکه یک روز تعطیل همراه با خانواده در پارک زیبای چیتگر آنهم وقتی که می‌توانند دوچرخه سواری کنند، چه جذابیتهایی دارد. اولین جمعه بعد از تصمیم صاحبان جان و مال مردم در ایران، آنهایی که دستشان به دهشتان می‌رسید و دوچرخه‌ای داشتند (چون خیلی‌ها توانائی خرید دوچرخه را ندارند و اصلا اکثریت مردم نمی‌توانند به چیتگر بروند) به پارک رفتند و بخصوص به دختر بچه‌ها خیلی خوش گذشت.

اما هفته سوم یا چهارم بود که چشمتان روز بد نبیند، عده‌ای به نام "انشار الحسین" نزدیک ظهر، درست زمانی که بچه‌ها غرق در بازی و نشاط بودند، به پارک ریختند و شروع کردند به وضو گرفتن و نماز خواندن. نمایش عجیبی بود بعد از نماز، حدود ۲۰۰ نفر بر موتورهایشان سوار شدند و با سر و صدا و فریاد "الله اکبر، خامنه‌ای رهبر"، "مرگ بر بد حجاب" و "دوچرخه سواری، فرهنگ آمریکائی" به مردم حمله کردند. چندانکه از دوچرخه‌ها را خورد کردند. دختران ۱۰ تا ۱۸ ساله را بجرم دوچرخه سواری کتک زدند. بعضی از این دخترهای کوچک و بیگناه در حالیکه از دست و زانویشان خون می‌آمد و می‌گریستند به خانه رفتند. صحنه غم انگیزی بود و دل هر

ادامه در صفحه ۲۴

موسیقی مساله ساز

می‌کنند و روی آنها کار می‌کنند و بصورت "رپ" در می‌آوردند. مثلاً یکی از کارهای "ستیو واندر" را اخیراً بنام "گانگستر پارادیس" خوانده‌اند. من فکر نمی‌کنم که موسیقی "رپ" طرز بیان جوانان معاصر باشد. هست، اما طرز بیان آندسته از جوانانی که به آن گوش می‌دهند. بهمین دلیل هم هست که طرز لباس، آرایش، و حتی حرف زدن و حرکات اجتماعی این جوانان بر اساس موسیقی "رپ" تغییر می‌کند. البته این بستگی به استحکام شخصیت هر کسی دارد، ممکن است جوانی "رپ" گوش کند ولی به آن شدت تحت تاثیر قرار نگیرد. من فکر می‌کنم طرفداران "رپ" بندرت به موسیقی خوبی، که موزیکال باشد، گوش می‌کنند. تاثیرات این موسیقی بستگی به موقعیت اجتماعی افراد دارد، در کجای جامعه قرار دارند؟ به چه کاری مشغولند؟ اهدافشان چیست؟ همه می‌دانیم که "رپ" موسیقی سیاهان بی‌خانه و اصطلاحاً خیابان گرد است. واضح است که این جوانان مشکلات زیادی دارند و آنچه که می‌خوانند از زندگی پر درد و نازیباشان حکایت می‌کند. این قابل فهم است، اما تبدیل "رپ" به موسیقی "آلترناتیو" هضم کردنی نیست. بنظر من با گوش کردن به موسیقی، انسان باید احساس درد و شادی توانمندی داشته باشد. انسان در موسیقی زندگی می‌کند، چرا که موسیقی فریاد موزون انسانی است. "اپرا" را در نظر بگیریم، اولین باز که بشر از حالت گوش کردن صرف به آهنگهای موجود طبیعت درآمد و کلام آهنگینی را بوجود آورد، "اپرا" خلق شد. بهمین دلیل من موسیقی قدیم و یا کلاسیک را بیشتر دوست دارم. برای اینکه با احساس‌تر است. هنوز هم "اپرا" بزرگترین بخش موسیقی دنیاست. در این تقسیم‌بندی، "رپ" کوچکترین است. ریپست‌ها موزیکالیست نیستند، هیچکدام از آنها موزیسین نیستند یا اگر هم باشند، تقلدند. شما حتی یک پیانیست، گیتاریست یا ترومپتیست بزرگ در گروههای "رپ" سراغ نمی‌کنید. موسیقی "بلوز" ستاره‌های خود را دارد، "جاز" هم همینطور و "اپرا" هم. اما "رپ" اینطور نیست. نمی‌دانم شاید مخلوطی از موسیقی‌های مختلف "رپ" را به رده موسیقی برساند. در دنیای کنونی هیچ چیز غیر ممکن نیست.

گوران ماریانوویچ یکی از چهره‌های آشنای فیلم در کشور سوئد است. از کودکی به مدرسه تئاتر رفته و در رشته بازیگری و تاریخ تئاتر تحصیل کرده است. بعد از گرفتن دیپلم، در تئاتر "دراماتین" به اجرای نمایشات گوناگون پرداخته و در چندین سریال تلویزیونی و فیلم سینمایی هم نقش داشته است. گوران با فیلم "سیام نوامبر"، که همزمان با اوج آشکار گرایش‌های راسیستی در سوئد، علیه راسیسم ساخته شد شهرت بیشتری یافت. گوران "سیام نوامبر" را در سن ۱۷ سالگی بازی کرده بود و امروز ۲۲ سال دارد.

علاوه بر تئاتر و سینما، گوران به موسیقی و نوشتن کتاب هم علاقمند است. کتاب سرگذشت زندگیش که سه نسل مهاجر را ترسیم می‌کند، بزودی منتشر می‌شود. گوران کتابش را برای استفاده در اختیار "داروغ" قرار می‌دهد و همچنین مایل است که در قسمت نقد و معرفی فیلم با ما همکاری کند. وی هم اکنون مشغول بازی در فیلمی است که بخاطر آن سفری هم به هالیوود داشته است. قبل از اینکه به نظراتش در مورد "موسیقی رپ" برسیم، خالی از لطف نیست که نظرش درباره هالیوود را بخوانیم.

* * *

میان هالیوودی که من دیدم با آنچه که تبلیغ می‌شود و در تلویزیون و فیلم نمایش داده می‌شود، تفاوت از زمین تا آسمان است. من آنجا چهره زشت فحشا، مواد مخدر، زد و بند و به ابتذال کشیدن هنر پشت ماسک بزرگ کرده سریالهای تیپ دالاس و... را بچشم دیدم. برای هنرپیشه شدن، و باقی ماندن، از خوانهای بیشمار باید گذشت که حتی اگر زیر پا گذاشتن پرنسپها را در بر نداشته باشد، تلاش بسیار زیادی می‌خواهد. در مورد موسیقی "رپ" باید بگویم که من طرفدار آن نیستم، ولی از آنجا که به موسیقی علاقمندم اطلاعاتی هم در مورد "رپ" دارم. بعقیده من "رپ" یک موسیقی "مساله ساز" یا اصطلاحاً "پروپلم" موسیقی است. چرا که بیشتر به مشکلات اشاره می‌کند. راحت‌تر است که آدم داد بزند، عوض اینکه واقعا آواز بخواند. "رپ" موسیقی عصبانیت و پرخاشگری است. اکثر نوشته‌های این موسیقی و همینطور "ساول" عصبی‌اند. در "رپ" تصویر پوزیتیو یا مثبتی هرگز مجسم نمی‌شود. البته این عقیده من است، من هر وقت به "رپ" گوش کرده‌ام جز مسائل منفی چیزی دستگیرم نشده است. البته بعضی از خوانندگان "رپ" آهنگهای قدیمی را انتخاب





قصه های مادر بزرگ گل خندان و مروارید گریان

روزها می گذشت و گل خندان بزرگ و بزرگتر می شد. پدر و مادرش با فروش مرواریدهای چشمهایش و گلهای قهقهه اش ثروتمند شده بودند. بجای کلبه محقرشان، قصری بزرگ با باغهای پر از گل و گیاه ساخته شده بود. پدرش بعوض خارکنی، تمام روز را به گلهای باغ سرگرم بود و مادرش بعوض نخ ریزی، وقتی که از بیکاری حوصله اش سر می رفت، پشت دستگاهی که تمامش از نقره بود قالیچه ابریشمی می بافت.

اما گل خندان زیاد خوشحال نبود، برای این که همیشه تنها بود. پدر و مادرش از ترس این که مردم به راز آنها پی ببرند، و گل خندان را از آنها نذرند، او را از چشم همه قایم می کردند.

اما بشنویم از ثروتمندهای شهر، همه از این که ناگهان چنین شخص ثروتمندی پیدا شده و خانه و باغی صد برابر قشنگتر از آنها برای خود ساخته، هم تعجب کرده بودند و هم این که حسود شده بودند. همه با خودشان فکر می کردند، این مرد از کجا پیدایش شده؟ راز او چیست؟ اینهمه طلا را از کجا آورده؟ نکند دزد باشد؟ درست به همین دلیل، مرد خارکن از بر ملا شدن رازش می ترسید. گل خندان کوچک از تنهائی رنج می برد، روزی از روزها در زیر طاق گلی که مخصوص او درست کرده بودند، نشسته بود و برای اسب کوچکش که بعضی شبها دور از چشمها سوارش می شد، با قطره های اشکش گردنبند درست می کرد که صدای حرف زدن چند نفر را شنید، وحشتزده بدور خودش چرخید. طوطی آبی به او گفت: "نترس دخترکم ما دوستان تو هستیم"، ما بودیم که مروارید اشکها، گلهای قهقهه و قدمهای طلائی و عمر جاودان را بتو هدیه دادیم. اما امروز پشیمانیم. چرا که از تنهائی و دلتنگی تو غمگینیم. طوطی قرمز گفت: "وقتی که من گل قهقهه را بتو هدیه دادم، آرزویم این بود که دنیا غرق گلهای خنده شود، و تو همیشه شاد باشی." طوطی سفید گفت: "وقتی که من مروارید غلطان را بجای اشک بتو هدیه دادم، آرزویم این بود که اشکهای تو به کمیابی مروارید غلطان باشد." طوطی سبز گفت: "وقتی که من قدمهای طلائی را بتو هدیه دادم آرزویم این بود که بتوانی تمام

دنیا را زیر پا بگذاری." و طوطی آبی گفت: "وقتی که من عمر جاودان را به تو هدیه دادم، آرزویم این بود که دنیا غرق شادی شود." و بعد همه با هم خواندند:

گلهای خنده کم است

مروارید اشک فراوان

سنگفرش خانه از زر است

تو در آرزوی بیابان

در این میان

به چه کار آیدت عمر جاودان؟

گل خندان به گریه افتاد، طوطی آبی گفت: باید چاره ای بیاندیشیم و فکری بحال تنهائیات بکنیم.

طوطی سبز گفت: باید باسواد شوی، بتوانی کتاب بخوانی، کتاب بهترین دوست در موقع تنهائی است. همه گفتند: آفرین چه فکر خوبی و قرار شد که هر روز یکی از طوطیها به گل خندان درس بدهد.

گل خندان پرسید کی می توانم با مردم روبرو شوم؟ در همین وقت پدرش از راه رسید و گفت: دخترم آدمهای خوب زیادی هست که با دیدن تو خوشحال شوند، بی آنکه چشمداشتی داشته باشند. اینها دوستان منند. اما متأسفانه آدمهای دیگری هم هستند که تا از رازت باخبر شوند، یا تو را می دزدند و یا از بین می برند. باید صبر کنی و یاد بگیری که اگر روزی باکسی روبرو شدی نه بخندی و نه گریه کنی. آنوقت می شود تو را در کالسکهای نشاند و به گردش برد.

مادرش وسط حرف دوید و گفت: این غیر ممکن است، گل خندان نازک دل است، زود می گرید و زود بخنده می افتد.

طوطیها گفتند: اول با درس شروع کنیم و ببینیم چه پیش می آید.

ادامه دارد

هر کس ناراضی باشد فوراً می‌رود آن دنیا. حالا فرق ندارد که ده ساله باشد یا صد ساله.

م. ر. - پسر ۱۴ ساله

روزی که به سوئد آمدم همه جا پر از برف بود و من خوشحال شدم. من برف را دوست دارم. اینجا سرده، مامانم یخ می‌کند. سردش میشه، می‌لرزه. اینجا ما کفش روی یخ داریم، ایران نداشتیم. ایران همش جنگه. باید سرود بخونیم و سر صف نماز بخونیم. چادر سر کنیم. من خیلی خسته می‌شدم که چادر سر می‌کردم. حالا چادر ندارم خیلی خویه. پسرانم توی مدرسه ما هستن، کاری به ما ندارن.

ن. - دختر ۹ ساله

* * *

روزی که به سوئد آمدم، خسته بودم، جا نداشتیم، هی از اینجا می‌رفتیم به اونجا تا به ما خونه دادند. اینجا خویه واسه این که ما می‌تونیم تا هر وقت که خواستیم بخواییم. مشق نمی‌نویسیم. پدرم هم دیگه اجازه نداره ما رو بزنه. اگه بزنه ما می‌تونیم به پلیس بگیم. این بود داستان روزی که به سوئد آمدم.

س. - پس ۱۰ ساله

* * *

روزی که به سوئد آمدم خیلی خوب بود. بعد با پدر و مادرم و مترجم به مدرسه رفتیم همه با من. مهربان بودند. گفتند ناهارها من چی می‌خورم؟ پدرم گفت هر چیز که همه می‌خورند. خانم مدیر گفت گوشت خوک هم می‌خورد؟ پدرم به مترجم نگاه کرد. مترجم گفت اینها خون خوک هم می‌خورند چه جواب بدم؟ پدرم گفت آره بگو همه چیز را می‌خورد. آنها خیلی خوشحال شدند. گفتند خیلی خویست.

توی راه مامانم گفت حالم بده اینا چه جوری خون خوک می‌خورن. بابام گفت منم بدم می‌آد، اما نمیشه که بهشون دستور داد. مگه رستوران؟ من گفتم من که نمی‌خورم. پدرم گفت غلط میکنی. حالا دو ساله که اینجا هستم. خون خوک می‌خورم و خوشمزه است. خانم چرا ما خون گاو را نمی‌خوریم، می‌گن خون خیلی واسه آدم خویه. این بود داستان روزی که به سوئد آمدم.

م. س. - پسر ۱۱ ساله

* * *

کتاب «با بچه های تبعید» را می‌توانید از آدرس زیر بخواهید:

Mina forlag
Box 5065
163 05 Spanga - Sweden

«با بچه‌های تبعید» مجموعه‌ای از نوشته‌های کودکان ایرانی ساکن سوئد است که توسط مینا اسدی، شاعر و معلم زبان فارسی، تهیه و منتشر شده است.

مینا اسدی در مقدمه این مجموعه می‌نویسد: «این مجموعه بسادگی فراهم نشد. روزهای متوالی با بچه‌ها نشستیم و درد دل کردم و متقابلاً درد دل‌های آنها را شنیدم. فکر گفتگو به بچه‌ها وقتی در من قوت گرفت که به شاگردی سوژه "روزی که به سوئد آمدم" را دادم. او بسرعت شروع به نوشتن کرد و هنوز چند دقیقه‌ای نگذشته بود که نوشتاش را در اختیار من گذاشت. فقط چند جمله، چند جمله پر از درد و سرشار از رنج و نگرانی. .. به دوست کوچکم گفتم که می‌خواهم این موضوع را با شاگردان دیگر نیز در میان بگذارم و مجموعه‌ای برای چاپ فراهم آورم. از این فکر استقبال کرد، اما با این شرط که حرف‌های او را ننویسم. روزهای بعد نیز با او به گفتگو نشستیم و پس از چند بار بحث و صحبت همه چیز برای او طبیعی و ساده شد و اینک او نه تنها می‌خواست که حتماً نوشتاش را در مجموعه‌ام بیاورم، بلکه بی‌صبرانه در انتظار چاپ کتاب بود. از آن پس به هر شاگرد ایرانی که برخورددم درباره این مجموعه حرف زدیم. با هم آشنا شدیم، درد دل کردیم. نزدیک شدیم. اوایل همه بچه‌ها سخت می‌گرفتند و نمی‌خواستند که حرف‌هایشان چاپ شود. به آنها قول دادم که درد دل‌هایشان را بدون نام مطرح خواهم کرد و آنها پذیرفتند...

روزی که به سوئد آمدم

روزی که به سوئد آمدم ما همه خوشحال بودیم که از اون مملکت در رفتیم. خانم، مامانم معلم ایرانی را دوست نداره. یک روز به یکی از فامیل‌هامون گفت این معلم فارسی خوب درس می‌ده، به ما هم آزاری نرسونده اما می‌گن دین و ایمون نداره و میگه خدا نیس. من می‌ترسم بچه‌هام از راه راست برگردن. اون خانم فامیل ما گفت این چه حرفیه. عیسی به دین خودش، موسی هم به دین خودش. ما هم که همچی دین و ایمونی نداریم. پدرم گفت این زن واسه خودش قصه می‌سازه. به تو چه که مردم چه فکری دارن. مامانم ساکت شد، ولی بعد به من گفت خدا خیلی بزرگه، به حرف هیچ کس گوش نکن. من قسم خوردم که معلم ایرانی اصلاً از این حرفا به من نمیزنه. خانم، خود مامانم هر وقت خسته میشه میگه گور پدر اون‌هایی که می‌گن خدا هس. اگه هست، پس چرا ما باید اینهمه مکافات بکشیم. این بود انشای من.

م. - دختر ۱۳ ساله

* * *

وقتی که به سوئد آمدم همه‌اش می‌ترسیدیم که ما را پس بفرستند. در آن صورت همه می‌رفتیم بهشت. چون در کشور ما

نرمال با سایر بچه‌ها بجوشی. ترجیح می‌دهی که با خودت باشی. حالا شانس داری و در یک کلاس مهربان و بافهم درس می‌خوانی، اما باید بفهمی که بقیه می‌توانند از این قضیه عصبانی و ناراحت شوند. تو بهیچ وجه از بقیه بهتر نیستی.

— امینه چیزی نگفت.

معلمش به آرامی ادامه داد: بعنوان مثال، زنگ‌های تفریح وقتی که همه دخترها بازی می‌کنند و با هم حرف می‌زنند تو برای خودت یک گوشه می‌ایستی و هیچ‌کار نمی‌کنی.

امینه زیر لب زمزمه کرد: آخه من اجازه ندارم که با آنها باشم.

معلم: می‌توانم این را بفهمم، برای این که تو هیچوقت نمی‌پرسی آیا اجازه دارم که با شما بازی کنم؟

این واقعیت داشت که امینه هرگز پیش هم‌کلاسی‌هایش نمی‌رفت و از آنها اجازه نمی‌گرفت که با آنها بازی کند. سال‌های قبل وقتی که تازه به این کلاس آمده بود، هر زنگ تفریح این کار را کرده بود. اما هر بار همان اتفاق افتاده بود. بعضی این که امینه به یک گروه از دختران که مشغول صحبت بودند، نزدیک می‌شد، بلافاصله صحبت‌شان را قطع و با ناراحتی به یکدیگر نگاه می‌کردند. بعد یکی از آنها راه می‌افتاد و بعد از چند لحظه بقیه بترتیب بدنایش روان می‌شدند و امینه تنها می‌ماند. چنین مواقعی دخترهای گروه جای دیگری جمع می‌شدند و به امینه که تنها مانده بود، اشاره می‌کردند و به او می‌خندیدند. بعد از یک هفته تحمل، امینه دیگر هرگز به آنها نزدیک نشده بود. زنگ‌های تفریح تنها می‌ماند، اما از این مساله خوشحال نبود. او فکر می‌کرد تمام کسانی که از پهلویش رد می‌شدند، به او نگاه می‌کردند. و فکر می‌کرد که آنها حتما خیال می‌کنند این دیگر چه تیپ آدمی است که با هیچکس دوست نمی‌شود.

امینه به آرامی گفت: حتی اگر اجازه می‌گرفتم هم اجازه نداشتم با آنها بازی کنم.

این‌گريد جواب داد: از این برخورد اصلا خوش نمی‌آید. این کلاس بسیار خوبی است که تو داری، آنها یقیناً همه کار بخاطر تو می‌کردند اگر که تو خودت خونگرم بودی.

امینه جواب نداد، اصلاً برایش اهمیتی هم نداشت که سوال کند خونگرم بودن یعنی چه؟ مادرش می‌خواست چیزی بگوید، اما نمی‌دانست چگونه آنرا بیان کند. او از امینه خیلی کمتر سوتلی می‌دانست. امینه نصف عمرش را در سوتل گذرانده بود و خود را بیشتر سوتلی می‌دید تا ترک.

این‌گريد ادامه داد: دخترهای خوب زیادی در این کلاس وجود دارند. بعنوان مثال کارین یا امیلیا که امروز نشستی و با آنها غذا خوردی. حتما بهتر بود که مجبور نباشی مثل هر روز تنها بنشینی و غذا بخوری.

امینه سرش را به علامت مثبت تکان داد. واقعا خوب بود که تنها غذا نخورده بود. قبل از غذا ورزش داشتند و امینه دیرتر به سالن غذاخوری رسیده بود. چرا که حوله‌اش را در خانه جا گذاشته بود. او این مساله را تازه وقتی که دوش گرفته بود فهمید. لخت و خیس ایستاده بود و نمی‌دانست چکار کند. امینه دوست نداشت خودش را لخت به همه کلاس نشان دهد. چرا که بخصوص بدون لباس تفاوت رنگ پوستش با سایر دخترها بیشتر دیده می‌شد. یکبار آن اوایل چند تا از دخترها او را به هم نشان داده و خندیده بودند. و یکبار هم شنیده بود که ماریا زیر گوش کارین گفته بود کله سیاه. اما آن لحظه هیچ چاره‌ای نداشت، آهسته و با ناراضی به طرف هم‌کلاسی‌هایش رفت و از یکی یکی آنها پرسید می‌توانم حوله‌تان را قرض بگیرم. جوابها متفاوت بود، بخشی مودبتر بودند و جواب می‌دادند مامانشان گفته که حوله را به کسی قرض ندهند. عده دیگری مستقیماً می‌گفتند: نمی‌دهیم. در طول مدتی که امینه می‌گشت و می‌پرسید، بقیه کارشان را کردند و بیرون رفتند. وقتی که امینه تنها شد، زد زیر گریه. قبل از آنکه به سالن غذا خوری برود، بیخ کرده و خیس به توالت رفت و تنش را با دستمال کاغذی خشک کرد. همه میزها اشغال شده بود، چرا که او دیر رسیده بود. در غیر اینصورت او همیشه پشت میزی در گوشه‌ای تنها غذا می‌خورد. دوباره مجبور شده بود دور میزها بچرخد و سوال کند اجازه دارم اینجا بنشینم؟ سه بار این سوال را تکرار کرد و دفعه سوم چیز جالبی اتفاق افتاد. کارین و امیلیا که کنار هم نشسته بودند، گفتند

بله. امینه با خوشحالی نشسته بود و شروع به خوردن کرده بود. کارین و امیلیا در تمام این مدت حتی یک کلمه حرف با او نزده بودند. دوتایی با هم به زبان رمزی اختراعی خودشان حرف می‌زدند. امینه یک کلمه از آنرا نمی‌فهمید و نمی‌توانست با آنها بخندد. تنها چیزی که او فهمید این بود که کارین ناگهان با زبان معمولی سوتلی به امیلیا گفت می‌خواهی یک جوک بشنوی؟ امیلیا خندید و سرش را با خوشحالی به علامت مثبت تکان داد. کارین گفت: یک سوتلی، یک آمریکائی و یک ترک روی بامی ایستاده بودند

این قصه را در مورد امینه نوشتم تا از برخوردی تعریف کنم که همین حالا در کشور ما اتفاق می‌افتد. می‌خواستم نشان بدهم که نه دیر شده و نه سخت است که مبارزهای را علیه این برخوردها سازمان بدهیم (۲۴) اما بوش "Emma Bouch"، ۱۶ ساله، ساکن یر فالاستکهلم ۱۹۸۹، به نقل از مجموعه داستان دکمه قرمز).

امینه

باد سردی می‌وزید. شبی سرد و پائیزی بود، حدود اوایل نوامبر. آسمان پر از ابرهای بزرگ و خاکستری و باران مثل پرده‌ای کریستال از آسمان آویزان بود. در راه باریک‌کمی با طرف مدرسه "دونگه" ختم می‌شد، امینه گولسویں با موهای سیاهی که بصورتش می‌خورد و پالتوی کهنه‌ای که در باد تکان می‌خورد، می‌دوید. چند قدم پشت سر او، پلر و مادرش می‌آمدند. آنها در حالی که دست یکدیگر را گرفته بودند، نجوا کنان به حیاط مدرسه قدم گذاشتند.

امینه بطرف آنه* برگشت: عجله کنید، ما باید ده دقیقه قبل اینجا می‌بودیم. پلرش به آرامی گفت: آه، من می‌دانم این صحبت‌های یک ربعه* با معلمها چگونمانند. همیشه با تاخیر شروع می‌شوند، ما بموقع آمده‌ایم. وقتی که آنها وارد کلاس گرم و روشن شدند، معلم امینه، این‌گريد، نشسته و منتظر آنها بود. تکانی خورد و به ساعتش نگاه کرد. بعد به پلر و مادر امینه سلام کرد و نزدیکترین نیمکت را برای نشستن به آنها تعارف کرد و گفت: در واقع ما باید پشت نیمکت امینه می‌نشستیم، اما اینکار شدنی نیست، برای آنکه، آن یک نیمکت تکی است که در آخر کلاس قرار گرفته. و به نیمکتی که کاملاً جدا از سایر نیمکتها در گوشه کلاس بود اشاره کرد. تنها نیمکت تکی کلاس، بقیه شاگردها همه در گروههای ۵ یا ۶ تائی می‌نشستند.

معلم گفت: ما غالباً جای بچه‌ها را عوض می‌کنیم که همدیگر را بهتر بشناسند. من معمولاً بچه‌ها را بهم وصل می‌کنم. اما این اواخر، امینه خودش از من خواست که تنها بنشیند، برای این که بتواند حواسش را به درس جمع کند. من این مساله را خوب درک می‌کنم.

امینه چیزی نگفت. او به این فکر می‌کرد که چگونه این مساله اتفاق افتاده بود. حدود چند هفته قبل، برای آخرین بار گروهها را عوض کرده بودند. معلم، او و آندرس، یوهان، ماریا، آنا و امیلیا را در یک گروه قرار داده بود. یعنی شش نفر در یک گروه که بتوانند سه به سه دور نیمکت بنشینند. ماریا بلافاصله تعیین کرد که خودش و آندرس و یوهان روی یک نیمکت بنشینند و امینه، امیلیا و آنا روی نیمکت دیگر. امیلیا این را نمی‌خواست. او گفته بود چرا درست او باید کنار امینه بنشیند؟ و بلند بلند گریه کرده بود، ماریا دلش برای او سوخت و پیشنهاد کرد که آنا وسط امینه و امیلیا بنشیند. آنوقت آنا عصبانی شده بود و سر ماریا داد کشیده بود که: آگه راست می‌گی، خودت پهلوی امینه بنشین! آنا و ماریا دعوا افتاده بودند، امیلیا گریه می‌کرد و امینه هم ساکت آن وسط ایستاده بود، به این حرفها گوش می‌داد و آروز داشت که زمین دهن باز می‌کرد و او را بخود می‌کشید.

علیرغم این که کسی چیزی به او نگفته بود، بخوبی روشن بود که همه از دست او عصبانی هستند. آنا، ماریا و امیلیا با نگاههای سرد آنچنان به او نگاه می‌کردند که هر کسی که حتی به اندازة امینه هم حساس نبود، متوجه می‌شد که چقدر زیادی بحساب می‌آید. دست آخر امینه نزد معلم رفت و خواست که تنها بنشیند، هرچند که از این کار متغیر بود، آنوقت همه مشکلات حل شد.

— معلم: همانطور که گفتیم من این مساله را درک می‌کنم. این را گفت و شروع به ورق زدن چند کاغذ کرد و ادامه داد: امتحانها خیلی خوب پیش رفته‌اند. امینه در ریاضیات، انگلیسی و علوم هیچ غلطی نداشته است. حتی در امتحان سوتلی هم تقریباً از همه کلاس بهتر شده است. امینه قدش را راست کرد و لبخندی زد. پلر و مادرش خوشحال و راضی و مغرور بنظر می‌رسیدند. مادرش دست او را نوازش کرد.

— اما تو نباید فکر کنی که ممتازی و از دیگران بهتری، فقط برای این که در همه دروس نتایج تقریباً خوبی بدست آورده‌ای. از هیچ کس دیگر، در هیچ عرصه‌ای بهتر نیستی. این را که می‌فهمی؟

امینه سرش را تکان داد. این طبیعی بود که او فکر نمی‌کرد از دیگران بهتر است. بسادگی، این مساله حتی یکبار هم از خاطرش نگذشته بود. پلرش قیافه‌ای بخود گرفت که بنظر می‌آمد چیزی می‌خواهد بگوید. اما متصرف شد و ساکت نشست.

— نه! خب این خوب است، اما من متوجه شده‌ام که تو خوشتم نمی‌آید بطور

Soxani Bā šoma

Dostān Xubam

Dovvomin šomār ye Dārvag ra piš e ru darid. Qabl az har ciz bāyad az hamegi ye šomā, ke bā nāme hā ye farāvan va mohabat āmiz e tan del e marā šād va saz e dārvag ra kok kardid sepās gozāri konam. Hamcenin az tamam e kesāni ke bā Dārvag, hamkari kardand, be ān komak māli nmudand va barāyaš matlab frestādand. Be hamkaran jadid xoš āmad migoyam va az hamkāran qadim ke be entešār e avvalin šomare yāri resāndand tašakor mikonam.

Bayad begoyam ke be hemmat e šoma darvag az marz hā ye Soe'd gozašt va dar kešvarhā ye ālmān, farānse, itālya, holand, dānmark, fanlānd, norvež, āmrika va Kānādā niz toz'i šod. Yeki az jāleb tarin e noktehā dar mured e Dārvag, tav, āfoq e ommumi e hammeh e šoma azizān dar bāreh e xali budan e jāy e ān va esteqbāl az entešār e ān bud. Va in talāš bištar e man va hamkāran dygar e Dārvag barāy behtar šodan e ān rā be donbāl mi āvarad.

Amā hamāntor ke dar šomāre qabl ham goftam, pišraft e Dārvag be hamkāri e hamme ye šomā bastegi dārad. Baray e Dārvag az har ce ke be šomā marbut mišavad benevisid, Dārvag našrieh šomast. Xošbaxtāneh, tā haminjāy kār, dasthāy samimāneh ei ke bh yāri e Dārvag šetāfteand, xabar az āyande ei rošan barāy ān dārand.

Šomāre ye sevvum, vyže sāl e now ast va be šer hā, dāstan hāy kotāh, jadval, moamā, bāzi o sargami naqqāši, moarrafi e film, ketāb va nevisandeh va šāer extesās dārad.

Az hamin alān kāqaz o qallam bar dārid va mašqol šavid. Jāyehz e šomā, xāndani tar šodan e Dārvag va āšenā šodanetān bā yek digar ast.

Hālā' ke sohbat az qalam dast gereftan šod, be ānhā ey ke naqqāši dust dārand bāyad begoyam ke qarār ast Dārvag be komak e Gunnā ke tarh e Dārvag rā kešide va dar šomāre qabl bā ou āšenā šodid va Margeretā ke dāstan e setāre o sang ra naqqāši mikonad, nemāyšgāh e naqqāši ei be nām e dosti bar pā konad. key? dar tol e sal e 98 va vaqtike be hadd e kāfi naqqāši o aks jame' šode bāšad.

Dar nemāyšgah e dosti šerkat konid. Naqqāsi bā tem e dosti bekešid va barāy mā beferestid. Masalan dosti e parande va āsemān, parvaneh bā gol, māhi o āb, bace hā va hivānat, va az hame qašang tar, dosti e ādamhā bā ham.

Montazer e nāme hay e šomā

Darvag
A Seasonal Journal on
Children

Editor, Susan Bahar

Issue 2 – September 1997

Address:
Darvag (ABF)
Box 1305
111 83 Stockholm – Sweden
E-Mail:
darvag@swipnet.se
Fax:
(46) 8-7969461
PostGiro:
448 88 85-7
Registration no:
ISSN, 1402-5914

Contents of this issue

- A few words for the reader
- Education and schooling
- The Convention on the Rights of Children
- My rights
- Understanding puberty
- Story
- Poem
- Games & entertainment



— آنها مرا مسخره کردند.
صبا: برای چی؟
— برای اینکه خیلی لاغرم و موهای قرمز رنگی دارم.



صبا: خودم و مادر بزرگ، اما چشمهای خوبی ندوخته بودیم. بجای آن این دو دکمه براق را از مامان گرفتیم، ببین مثل ستاره ها برق می زنند.



نیما: از ستاره بگو چه کسی آنها برایت درست کرد؟



صبا: نگاه کنید، چشمهای ستاره غمگین شد، دیگر برق نمی زند.
نیما: راست می گوید. آه نگاه کنید قیافه پسر کوچک: چرا می فهمند، برای همین هم مسخره می کنند.



نیما: فکر می کنم آنها نمی فهمند آدم چقدر ناراحت می شود، وقتی که مسخره اش می کنند.
پسر کوچک: چرا می فهمند، برای همین هم مسخره می کنند.



نیما: عجب؟
صبا: چطور؟ مگر آدم اینقدر نفهم می شود؟
— آنها بمن کوفته غلغلی می گویند.



نیما: و ستاره ها و سنگ ها.
— من دلم می خواهد افکار زیبایی داشته باشم.
— و قلبی که زیبا حس می کند و چشمی که زیبا می بیند.



نیما: وای وای از چشمهایت خواندم به چی فکر می کنی.
صبا: مامانم می گوید همه انسانها قشنگند، هرچند که شکل های گوناگونی دارند. دست عین گل ها.



نیما: خواهش می کنم، گریه نکن، باید بخانه برویم.
صبا: بعداً همه می آئیم بیرون و یازی می کنیم.
— هورا!